



A Critical Examination of the Prophet's Glad Tidings of Conquest in the Narrative of the Trench Rock

Dr. Mehdi Salah 

Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

Mohammad Amraei 

(Corresponding Author)

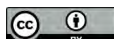
Ph.D. Candidate, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran

Email: papilonawaz94@gmail.com

Abstract

During the digging of the trench in the fifth year of the Hijra, Muslims encountered a massive rock that no one could break until the Prophet himself shattered it. This event became widely known in historical sources as the narrative of the "Trench Rock." According to certain versions of this report, the Messenger of God (PBUH), while striking the rock, promised the Muslims that they would conquer the lands of Persia, Rome, and Yemen. The present study seeks to answer the main question: What are the reasons for the authenticity or inauthenticity of the report regarding the Prophet's glad tidings of territorial conquests during the digging of the trench? To this end, the study employs the method of *isnād* (chain of transmission) criticism to examine the narrations and conducts a historical content analysis. The findings indicate that the narrative consists of two parts: the original account of the rock's emergence and its breaking by the Prophet (PBUH), which possesses a reliable chain of transmission; however, all reports attributing the prophecy of future conquests to the Prophet lack sound *isnād* and also present textual inconsistencies.

Keywords: Prophet Muhammad (PBUH), Trench Rock, hadith, chain of transmission.





بررسی انتقادی مؤدۀ پیامبر اکرم (ص)

به فتح سرزمین‌ها در روایت صخرۀ خندق

دکتر مهدی صلاح



دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

محمد امرایی (نویسنده مسئول)



دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران

Email: papilonawaz94@gmail.com

چکیده

مسلمانان هنگام حفر خندق (سال پنجم هجری قمری) با صخره‌ای سخت روبرو شدند که هیچ‌کس یارای شکستنش را نداشت و خود پیامبر (ص) آن را شکست. این ماجرا در کتب تاریخی به روایت «صخرۀ خندق» اشتهار یافته است. براساس برخی از نقل‌های این روایت، رسول خدا (ص) هنگام ضربه‌زدن به صخرۀ خندق به مسلمانان وعده داد که بر سرزمین‌های فارس، روم و یمن چیره خواهید شد. جستار حاضر می‌کوشد تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که دلایل اعتبار یا عدم اعتبار گزارش «مؤدۀ پیامبر (ص) به فتح سرزمین‌ها هنگام حفر خندق» چیست؟ بدین منظور، اسناد روایات را به‌روش نقد رجالی، بررسی و محتوای روایات را تحلیل تاریخی نموده و به این نتیجه دست یافته است که مضمون روایت صخرۀ خندق به دو بخش تقسیم می‌شود. اصل ماجرای پدیدآمدن صخرۀ خندق و شکسته‌شدن آن توسط پیامبر (ص) سند معتبر دارد، اما علاوه‌بر اشکالات متنی، اسناد تمامی نقل‌هایی که مؤدۀ فتح سرزمین‌ها را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهند، نامعتبر است.

واژگان کلیدی: پیامبر اکرم (ص)، صخرۀ خندق، روایت، سند.

مقدمه

در پژوهش حاضر، روایت «صخره خندق» را از منابع تاریخی، حدیثی و تفسیری (شیعه و اهل سنت) استخراج کرده‌ایم. در قسمت تحلیل سندی روایت صخره خندق، تمامی طرق این روایت را، نقل و سندشان را با روش نقد رجال، بررسی خواهیم کرد و سپس در قسمت تحلیل متنی روایت صخره خندق، ناهمگونی و اشکالات محتوایی نقل‌های این روایت را نشان خواهیم داد.

هیچ پژوهشی نیافتیم که همه نقل‌های روایت صخره خندق را به لحاظ سندی و محتوایی اعتبارسنجی کرده باشد. برخی پژوهشگران، بدون بررسی سندی و از زاویه‌ای دیگر به این روایت نگریسته‌اند: یکی از محققان معتقد است از آنجایی که تاریخ‌نگاری مسلمانان در سده‌های بعد تدوین یافته است، روایات پیشگویانه اسلامی درباره فتوح (از جمله روایت صخره خندق) و پیشگویی‌های زرتشتیان درباره آخرالزمان بر یکدیگر تأثیر داشته‌اند. مسلمانان و زرتشتیان هر دو، آن را تجلی خواست خداوند دانسته‌اند.^۱ محققانی دیگر معتقدند این‌گونه روایات پیشگویانه برای «مشروعیت‌بخشی به اقدام خلفا مبنی بر فتوحات» بر ساخته شده‌اند. به علاوه، چون فتوحات از سوی صحابه پیامبر(ص) سازمان‌دهی می‌شد، محتاج توجیهات دینی بود تا نظریه «عدالت صحابه» مخدوش نشود. به عبارت دیگر، باورهای کلامی مورخان سنی سبب بر ساخته شدن چنین روایاتی شده است.^۲

۱. تحلیل سندی روایت صخره خندق

اینجا صرفاً اسناد روایات را اعتبارسنجی خواهیم کرد. روایت جابر بن عبدالله از چهار طریق نقل شده است که سه طریق نخست آن، معتبر و طریق چهارم آن، نامعتبر است. سایر روایات موجود، سندشان از جهات مختلف نامعتبر است.

۱.۱. روایت جابر بن عبدالله انصاری

جابر بن عبدالله در پیمان عقبه دوم اسلام آورد و در سال ۷۸ هجری وفات یافت.^۳

طریق ۱: «حدَّثنا وكيع بن الجراح، قال حدَّثنا عبد الواحد بن أيمن، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله.»^۴

بررسی سندی: «وكيع بن الجراح بن مَلِيح الرُّوَاسِيَّ»^۵، «عبد الواحد بن أيمن القُرَشِي المَخْزُومِي»^۶،

۱. چوکسی، ستیز و سازش، ۶۵-۸۸.

۲. حسن بیگی و همکاران، «بررسی نقش رویدادها بر پدیداری حدیث»، ۱۱۹.

۳. ابونعیم، معرفة الصحابة، ۴۳۸/۱.

۴. ابن ابی شیبہ، المصنّف، ۹۸/۱۳، ح ۳۷۸۲۶.

۵. عجلّی، تاریخ الثقات، ۴۶۴؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۶۲/۳۰؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۳۳۵/۴؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۰۳۷.

۶. ابن شاهین، تاریخ اسماء الثقات، ۱۶۱؛ ابن معین، سوالات ابن الجینید، ۳۷۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۴۶/۱۸؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۶۳۰.

«أَيُّمَنُ الْحَبَشِيُّ الْقُرَشِيُّ، مَوْلَى ابْنِ أَبِي عَمْرٍو المَخْزُومِي»^۷ همگی توثیق شده‌اند.

طریق ۲: «حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ، عَنْ أَبِيهِ، جَابِرٌ»^۸

بررسی سندی: «خَلَادُ بْنُ يَحْيَى بْنِ صَفْوَانَ السُّلَمِيِّ» توثیق شده^۹ و سایر راویان، با طریق پیشین مشترک‌اند.

طریق ۳: «قال ابن اسحاق و حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مِينَاء، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ»^{۱۰}

بررسی سندی: «سَعِيدُ بْنُ مِينَاء، أَبُو الْوَلِيد» توثیق شده است.^{۱۱}

درباره محمد بن اسحاق بن یسار اختلاف نظر وجود دارد. خلاصه دیدگاه رجال‌یونی که ابن اسحاق را تضعیف کرده‌اند، چنین است: ۱. او باورهای تشیع و قدریه داشت؛ ۲. برخی با استناد به سخن هشام بن عروه، ابن اسحاق را «کذاب» می‌نامیدند و هشام مدعی بود «محمد بن اسحاق حدیثی از همسر "فاطمه بنت مُنْذِر" نقل کرد، در حالی که همسر در نُه سالگی با من ازدواج کرد و تا زمانی که مُرد، هیچ مردی او را ندید»؛ ۳. ابن اسحاق از اهل کتاب روایت می‌شنید؛ ۴. به مالک بن انس گفته شد: «ابن اسحاق می‌گوید: دانش مالک بن انس را بر من عرضه کنید، زیرا من دامپزشک او هستم.» مالک با شنیدن این سخن، ابن اسحاق را «دَجَّالِی از دَجَّال‌ها» نامید؛ ۵. ابن اسحاق به شاعران پول می‌داد تا اشعاری درباره مغازی بسرایند و وی شعرها را به اخبار مغازی ملحق می‌کرد.^{۱۲}

گروهی دیگر از رجال‌یون، دیدگاه مثبتی راجع به ابن اسحاق ابراز کرده‌اند: مسلم بن حجاج در کتاب الصحيح خود، سه روایت در باب «صلاة»، یک روایت در باب «صوم» و یک روایت در باب «حدود» از ابن اسحاق نقل کرده است^{۱۳} و این به معنای توثیق ابن اسحاق از سوی مسلم است. احمد حنبل او را «حَسَنُ الْحَدِيث»، عجلای او را «ثقة» و علی بن مدینی وی را «صدوق» می‌دانستند. یحیی بن معین معتقد بود که ابن اسحاق حجت نیست، ولی ثقة است. دارقطنی معتقد بود: «به روایات ابن اسحاق احتجاج نمی‌شود ولی برای اعتبار [در کنار روایات معتبر دیگران] به روایات او استناد می‌شود.» ابوزرعه او را در زمره شیوخ قرار می‌داد. شعبه بن حجاج او را «صدوق» و «امیر المؤمنین فی الحدیث» می‌نامید. محمد بن عبدالله بن نمیر

۷. ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ۳۱۸/۲؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۵۱/۳؛ ابن حجر، تفریب التهذیب، ۱۵۷؛ ذهبی، تهذیب التهذیب الکمال، ۴۳۱/۱.

۸. بخاری، صحيح البخاری، ۷۷۹، ح ۴۱۰۱.

۹. عجلای، تاریخ الثقات، ۱۴۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳۵۹/۸؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۶۵۷/۱؛ ابن حجر، تفریب التهذیب، ۳۰۳.

۱۰. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۶۹/۳-۱۷۰.

۱۱. ابن شاهین، تاریخ اسماء الثقات، ۹۹؛ ابن حنبل، سؤالات ابی داود، ۲۳۳؛ مزی، تهذیب الکمال، ۸۴/۱۱؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۴۵/۵؛ ابن حجر، تفریب التهذیب، ۳۸۹.

۱۲. نسائی، الضعفاء و المتروکین، ۲۱۱؛ عقیلی، الضعفاء، ۱۹۲/۵؛ خطیب بغدادی، تاریخ مدینة السلام، ۷/۲؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۰۵/۲۴.

۱۳. ابن منجویه، رجال صحيح مسلم، ۱۶۲/۲.

معتقد بود که «ابن اسحاق متهم به قَدَر شد، درحالی‌که دورترین مردم به قدر بود.» ابن عدی می‌گفت: «در احادیث ابن اسحاق بسیار جست‌وجو کردم و آنچه مایۀ ضعفش باشد، نیافتم. چه بسا خطا کرده، همان‌گونه که دیگران خطا می‌کنند و این اشکالی ندارد.» ذهبی وی را «أحد الأئمة الأعلام» نامیده است.^{۱۴}

خلاصۀ دیدگاه ذهبی در دفاع از ابن اسحاق چنین است: ۱. ابن اسحاق «صالح الحديث» بود و نزد من گناهی ندارد، جز اینکه «سیره را از مطالب مُنکَر منقطع و شعرهای مکذوب پر کرده است»؛ ۲. سخن هشام که «هیچ مردی زنم را تا هنگام مرگ ندید» مردود است، زیرا «محمد بن سوقة» از همسر هشام روایت کرده است؛ ۴. سخن هشام که «فاطمه بنت منذر از نُه سالگی همسر من شد» دروغ است، زیرا فاطمه سیزده سال از شوهرش بزرگتر بود و هنگامی که ابن اسحاق از وی روایت می‌شنید، زنی پنجاه‌واندی ساله بود؛ ۵. نقل کردن اسرانیلیات از اهل کتاب مانعی ندارد؛ گرچه روایاتشان برای ما حجت نیست.^{۱۵} ذهبی پس از رد اتهامات واردشده به ابن اسحاق می‌نویسد: ابن اسحاق «حسن الحديث»، «صالح الحال» و «صدوق» بود؛ ولی در «احادیث متفرد» وی و از جنبۀ «حفظ» اشکال وجود دارد.^{۱۶}

به‌نظر، دیدگاه توثیق‌کنندگان ابن اسحاق درست است و در تکمیل آن، مواردی از این دست را می‌افزاییم: ۱. رجال‌یون شیعه، ابن اسحاق را دارای «محبت شدید» به اهل بیت(ع) معرفی کرده‌اند.^{۱۷} برخی ابن اسحاق را در زمرۀ اصحاب امامین صادقین(ع) برشمرده‌اند.^{۱۸} محبت ابن اسحاق در خصوص اهل بیت(ع)، شیعه‌بودن وی را اثبات نمی‌کند ولی چنان‌که آوردیم، برخی از رجال‌یون عامه او را به اتهام داشتن باورهای شیعی تضعیف کرده‌اند؛ ۲. دَجَّال‌نامیدن ابن اسحاق از سوی مالک، دلیلی بر ضعف ابن اسحاق نیست؛ زیرا مالک در پی مشاجره‌ای غیرحضوری و شخصی، وی را دجال نامید و همان‌گونه که علی‌بن مدینی گفته: «مالک با ابن اسحاق هم‌نشین نبود و او را درست نمی‌شناخت»؛^{۱۹} ۳. هشام بن عروة دروغ می‌گفت و علاوه بر ابن اسحاق، محمد بن سوقة الغنوی نیز از فاطمه بنت منذر بن زبیر بن عوام روایت کرده است.^{۲۰}

طریق ۴: «فحدَّثني محمد بن زياد بن أبي هنيّدة، عن محمد بن إبراهيم بن الحارث، عن جابر بن عبد الله.»^{۲۱}

۱۴. ابن معین، معرفة الرجال، ۲/۲۰۰؛ ابن معین، تاریخ عثمان بن سعید الدارمی، ۴۴؛ عجلی، تاریخ الثقات، ۴۰۰؛ دارقطنی، سؤالات ابی بکر البرقانی، ۱۲۴؛

ابوزرعه رازی، سؤالات البرذعی، ۳۰۱؛ ابن عدی، الكامل فی الضعفاء الرجال، ۲۷۰/۷؛ ابن حجر، تریب التهذیب، ۸۲۵؛ ذهبی، میزان الإعتدال، ۴۶۸-۴۷۵.

۱۵. ذهبی، میزان الإعتدال، ۴۶۸/۳.

۱۶. ذهبی، میزان الإعتدال، ۴۷۵/۳.

۱۷. کشی، اختیار معرفة الرجال، ۲/۶۸۷.

۱۸. برقی، الرجال، ۱۰، ۲۰.

۱۹. ذهبی، میزان الإعتدال، ۴۷۵/۳.

۲۰. مزی، تهذیب الکمال، ۲۶۵/۳۵؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۴۴/۱۲.

۲۱. واقدی، المغازی، ۴۵۲/۲.

بررسی سندی: نام محمد بن زیاد بن ابی هنیة در هیچ منبع رجالی وجود ندارد و مهمل است. همچنین محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی با جابر بن عبدالله ملاقاتی نکرده بود تا از وی حدیث بشنود.^{۲۲} بنابراین، این سند ضعیف است.

۱. ۲. روایت امام جعفر صادق (ع)

طریق: «سهل بن زیاد، عَنْ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع).»^{۲۳}

بررسی سندی: صاحب مرآة العقول، این روایت را ضعیف دانسته است.^{۲۴} عبارت «بعض رجاله» نشان می‌دهد که این سند نیز مرسل است.^{۲۵}

رجالیون متقدم شیعه، روایات سهل بن زیاد الآدمی را ضعیف و غیر معتمد فیہ و خودش را «ضعیف جدّاً»، «فاسد الروایة و الدین» و «فاسد المذهب» که از مراسیل، روایت می‌کرد و به مجاهیل اعتماد می‌کرد، معرفی کرده‌اند. احمد بن محمد بن عیسی اشعری، به سبب غلو و کذب او را از قم اخراج کرد.^{۲۶} شیخ او را «ضعیف جدّاً»^{۲۷} ولی در جایی دیگر او را «ثقه» دانسته است.^{۲۸} فضل بن شاذان، سهل بن زیاد را احمق می‌نامید.^{۲۹}

برخی از رجالیون متأخر، توثیق سهل را به دلایلی درست‌تر می‌دانند: ۱. شیخ طوسی در رجالش او را ثقه دانسته است؛ ۲. سهل، «کثیر الروایة» بود؛ ۳. سهل از اصحاب امام جواد (ع)، هادی (ع) و عسکری (ع) بود ولی اخباری از ائمه (ع) در طعن وی وجود ندارد؛ ۴. سهل از «مشایخ اجازه» بود و حتی در صورت ضعف، ضعفش در روایاتش تأثیر ندارد؛ ۵. شیخ مفید حدیثی از شیخ صدوق را قدح می‌کند که سهل بن زیاد در إسناد آن وجود دارد، ولی مفید هرگز متعرض ضعف سهل نشده است؛ ۶. اگر نقل کشی مبنی بر احمق بودن سهل بن زیاد درست باشد، حماقت که دلیل بر فسق و فاسدی مذهب او نیست؛ ۷. احمد بن محمد اشعری عده‌ای را به سبب «نقل از ضعفا و ایراد مراسیل» از قم اخراج کرد و این خطای اجتهدی احمد بوده است؛ ۸. اینکه براساس روایتی از کلینی «سهل، نص بر امامت امام هادی را انکار

۲۲. فسوی، المعرفة والتاریخ، ۴۲۶/۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۷/۹.

۲۳. کلینی، الکافی، ۲۱۶/۸.

۲۴. مجلسی، مرآة العقول، ۱۳۸/۲۶.

۲۵. مامقانی، مقیاس الهدایة، ۲۵۴/۱.

۲۶. نجاشی، رجال، ۱۸۵؛ علامه حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ۲۲۹؛ ابن داود حلی، الرجال، ۴۶۰/۲؛ ابن غضائری، الرجال، ۶۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۵۷.

۲۷. طوسی، الفهرست، ۲۲۸؛ طوسی، الإمتیاز، ۲۶۱/۳.

۲۸. طوسی، رجال، ۳۸۷.

۲۹. کشی، اختیار معرفة الرجال، ۸۳۷/۲.

کرد»، از روی تعصب جاهلی‌اش بود و بعدش توبه کرد؛ ۹. مشایخ بزرگ؛ مانند کلینی از سهل روایت نقل کرده‌اند که این نشانه اعتماد مشایخ به اوست؛ ۱۰. نجاشی ظاهراً نسبت «کذب و غلو» به سهل را از قول احمد اشعری ذکر می‌کند و خودش به آن عقیده ندارد؛ ۱۱. رجال طوسی نسبت به فهرستش متأخر است؛ لذا طوسی از تضعیف سهل عدول کرده است؛ ۱۲. نام سهل در اسناد روایات کتب کامل الزیارات و تفسیر قمی واقع شده است.^{۳۰}

عده‌ای، دلایل حامیانِ توثیق سهل را چنین رد کرده‌اند: ۱. سهل از نظر قدیمی‌ترین ناقدین اخبار، بسیار ضعیف است؛ ۲. وقتی بزرگانی چون ابن ولید، ابن بابویه، ابن نوح، ابن شاذان و نجاشی به ضعیف بودن سهل بن زیاد شهادت داده‌اند، نباید به سهل اعتماد کرد؛ ۳. اینکه «طوسی در فهرستش او را ضعیف ولی در رجالش ثقه دانسته»، احتمالاً طوسی دچار سهو القلم شده است؛ ۴. ابن داوود حلی نسخه‌ای از کتاب رجال طوسی به خط خود شیخ در دست داشته و از آن نقل کرده ولی واژه ثقه در آن موجود نیست؛ بنابراین افزودن واژه ثقه از اشتباه نسخ بوده است؛ ۵. اینکه برخی معتقدند «به دلیل تأخر نگارش الرجال بر الفهرست، حتماً طوسی نظرش درباره سهل تغییر کرده است»، درست نیست؛ زیرا طوسی در برابر روایات تضعیف سهل، روایتی در توثیق او نیاورده یا نقدی بر روایات تضعیف نکرده است؛ ۶. کثیرالروایة بودن یک راوی، دلیل بر توثیق وی نیست.^{۳۱}

به نظر، دیدگاه تضعیف سهل درست است و در تکمیل آن می‌افزاییم: ۱. اعتماد کلینی به سهل اثبات نشده؛ زیرا مستندی وجود ندارد که نشان دهد کلینی مستقیم از سهل روایت شنیده است. شیوه نقل کلینی از سهل، به شکل با واسطه و با عبارت «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» است که گاهی به دلیل اختصار، عبارت «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا» را حذف کرده است؛^{۳۲} ۲. این نظریه، که کثیرالروایة بودن یک راوی دلیل بر وثاقت اوست، مورد اتفاق همه علمای رجال نیست. این نظریه با استناد به سه حدیث از امام صادق(ع) ارائه شده است که سند همه آن‌ها ضعیف است؛^{۳۳} ۳. به گواهی ابن داوود حلی، در نسخه خطی رجال طوسی عبارت «ثقه» وجود نداشته است؛ بنابراین سهل بن زیاد اصلاً توثیق خاص ندارد. توثیقات عام که برای سهل ابراز داشته‌اند، با تضعیفات فراوان رجالِیون متقدم در حق او تعارض دارد و چون اینجا «قول به وثاقت» هیچ وجه رجحانی بر «قول به ضعف» ندارد، باید طبق قاعده تقدّم تضعیف بر توثیق، حکم به ضعف سهل بدهیم؛ ۴. اینکه شیخ مفید به ضعف سهل بن زیاد در سند روایت شیخ صدوق اشاره نکرده،

۳۰. بحرالعلوم، الفوائد الرجالية، ۲۱/۳؛ اعرجی کاظمی، عدة الرجال، ۴۴۶/۱؛ کجوری شیرازی، الفوائد الرجالية، ۱۴۲.

۳۱. خویی، معجم رجال الحديث، ۳۵۴/۱۹؛ ساعدی، الضعفاء من رجال الحديث، ۱۴۱/۲.

۳۲. علامه حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ۴۸۱.

۳۳. خویی، معجم رجال الحديث، ۷۴/۱.

دلیل بر اعتماد شیخ مفید به سهل نیست؛ زیرا ممکن است وی درباره توثیق یا تضعیف سهل به نظر قطعی نرسیده باشد. در برابر سکوت شیخ مفید، تصریح فقهای بزرگ در عدم اعتماد به روایات سهل را داریم. برای نمونه، محمد بن مکی برای اثبات بی اعتباری روایتی، عبارت «فی طریق الروایة سهل بن زیاد، و هو مجروح»^{۳۴} و ابن فهد برای اثبات بی اعتباری روایتی، عبارت «فی طریقها سهل بن زیاد و هو ضعیف» را به کار برده است؛^{۳۵} قاعدة «شیخوخت اجازه» مورد قبول همه علمای رجال نیست؛^{۳۶} با تسامح می توان گفت: اگر روایات سهل بن زیاد با روایات صحیح دیگری در تعارض باشد، روایت سهل را باید کنار گذاشت؛ ولی چنانچه مضمون روایات سهل از طرق دیگر اثبات شود، می توان در تحلیل متن آن احادیث، به نقل سهل هم توجه کرد.

۱.۳. روایت براء بن عازب

براء بن عازب در جنگ خندق حضور داشت و آن هنگام ۱۵ ساله بود.^{۳۷}

طریق ۱: «حدَّثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم المُعَاذِي، قال حَدَّثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن الفَرَج الشُّروطِي، قال حَدَّثنا أبو عبد الله محمد بن يزيد بن المُهَلَّب، قال حَدَّثنا أبو أسامة، قال حَدَّثني عوف، عن ميمون، قال أخبرني براء بن العازب.»^{۳۸}

طریق ۲: «حدَّثنا محمد بن إبراهيم بن أحمد بن يونس اللَّيْثِي، قال حَدَّثنا أبو عبد الله محمد بن الفَرَج الشُّروطِي، قال حَدَّثنا أبو عبد الله محمد بن يزيد بن المُهَلَّب، قال حَدَّثنا أبو سفيان، قال حَدَّثني عوف، عن ميمون، قال أخبرني براء بن عازب.»^{۳۹}

طریق ۳: «حدَّثنا هُوْدَةُ بن خليفة، قال حَدَّثنا عوف، عن ميمون، قال حَدَّثنا البراء بن عازب.»^{۴۰}

طریق ۴: «حدَّثنا هُوْدَةُ، حَدَّثنا عوف، عن ميمون، قال أخبرني البراء بن عازب الأنصاري.»^{۴۱}

طریق ۵: «حدَّثنا ابن إسحاق، حَدَّثنا هُوْدَةُ بن خليفة أبو الأشهب، حَدَّثنا عوف، عن ميمون، حَدَّثني البراء بن عازب.»^{۴۲}

طریق ۶: «حدَّثنا أبو بكر بن مالك، قال حَدَّثنا بشر بن موسى، قال حَدَّثنا هُوْدَةُ بن خليفة، حَدَّثنا عوف، عن

۳۴. شهيد اول، الدروس الشرعية، ۱۳۴/۲.

۳۵. ابن فهد حلی، المهذب البارع، ۴۹۰/۳.

۳۶. نک: خویی، معجم رجال الحديث، ۷۲/۱.

۳۷. ابن عبد البر، الاستيعاب، ۱۵۵/۱؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ۲۰۵/۱.

۳۸. ابن بابویه، الأمالی، ۳۱۳.

۳۹. ابن بابویه، التخصال، ۱۶۲/۱.

۴۰. ابن ابی شیبہ، المصنّف، ۱۰۱/۱۳، ح ۳۷۸۳۵.

۴۱. ابن حنبل، المسند، ۲۴۵/۱۴، ح ۱۸۶۰۱.

۴۲. رویانی، مسند الروایاتی، ۲۷۶/۱، ح ۴۱۰.

میمون، قال حَدَّثني البراء بن عازب. ^{۴۳}

طریق ۷: «أخبرنا أبو نعيم أحمد بن عبد الله الحافظ بأصبهان، قال حَدَّثنا محمد بن أحمد بن الحسن، قال حَدَّثنا إسحاق بن الحسن الحَرَبِيُّ، قال حَدَّثنا هُوَذة بن خليفة، قال حَدَّثنا عوف، عن ميمون، قال حَدَّثني البراء بن عازب. ^{۴۴}

طریق ۸: «أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن عبدان، أخبرنا أحمد بن عبيد الصفار، قال حَدَّثنا محمد بن غالب بن حرب، ^{۴۵} قال حَدَّثنا هُوَذة، قال حَدَّثنا عوف، عن ميمون الزهراني، قال حَدَّثني البراء بن عازب الأنصاري. ^{۴۶}

طریق ۹: «حَدَّثنا محمد بن جعفر، حَدَّثنا عوف، عن ميمون أبي عبد الله، عن البراء بن عازب. ^{۴۷}
طریق ۱۰: «أخبرنا محمد بن عبد الأعلى، قال حَدَّثنا مُعْتَمِر، قال سمعتُ عَوْفًا، قال سمعتُ ميمونًا، يُحَدِّث عن براء بن عازب. ^{۴۸}

طریق ۱۱: «حَدَّثنا وهب بن بقية، حَدَّثنا خالد، عن عوف، عن أبي عبد الله ميمون، عن براء. ^{۴۹}
بررسی سندی: در تمام طرق مذکور، نام ميمون ابو عبدالله بصری کندي، که از راویان عامه است، ذکر شده است. ^{۵۰} احمد حنبل روایات او را «منکر» و خودش را «فَسَل»؛ یعنی ردل و احمق می‌داند. یحیی بن سعید و یحیی قَطَّان روایات او را ثبت نمی‌کردند. ابوداود با لفظ «تُكَلِّم فيه» و یحیی بن سعید، یحیی بن معین با لفظ «لا شيء» او را تضعیف کرده‌اند. ^{۵۱}
در طریق ۱ و ۲، محمد بن عبدالله بن الفرَج، ابو عبدالله شُرُوطی آمده است که نامش در اسناد برخی احادیث شیعه آمده ولی در کتب رجال شیعه هیچ ذکری از او نشده ^{۵۲} و در کتب رجال سنی نیز هیچ نامی از وی نیست و بنابراین، مهمل است.

۴۳. ابونعیم، دلائل النبوة، ۴۹۹/۲، ح ۴۳۰.

۴۴. خطیب بغدادی، تاریخ مدینة السلام، ۴۵۶/۱.

۴۵. نام درست این راوی «محمد بن غالب بن حرب» است که در نسخه چاپی «دلائل النبوة»، به اشتباه احمد بن غالب بن حرب ثبت شده است.

۴۶. بیهقی، دلائل النبوة، ۴۲۱/۳.

۴۷. ابن حنبل، المسند، ۲۴۴/۱۴، ح ۱۸۶۰۰.

۴۸. نسائی، السنن الکبری، ۱۳۳/۸، ح ۸۸۰۷.

۴۹. ابویعلی، مسند ابی یعلی، ۳۹۹، ح ۱۶۸۵.

۵۰. مسلم، الکتاب و الاسماء، ۴۷۴/۱.

۵۱. ابن حنبل، العلل و معرفة الرجال، ۳۰۴/۲؛ بخاری، تاریخ الکبیر، ۳۳۹/۷؛ عقیلی، الضعفاء، ۶/۶؛ ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ۲۳۴/۸؛ ابن حبان، الثقات، ۴۱۸/۵؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۱۵۸/۸؛ مزی، تهذیب الکمال، ۲۳۱/۲۹؛ ابن شاهین، تاریخ اسماء الضعفاء و الکذابين، ۶۳۰؛ ابن جوزی، الضعفاء و المتروکین، ۱۵۲/۳؛ ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۴۴۸/۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۲۳۵/۴؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۹۳/۱۰؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۹۹۰.

۵۲. نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ۱۸۵/۷.

در طریق ۱ و ۲، ابوعبدالله محمد بن یزید بن مهلب آمده است که در رجال سنی هیچ‌جا نامی از وی برده نشده و نزد رجال شیعه نیز مهمل است.^{۵۳}

نام ابواسامه در طریق ۱ ظاهراً همان ابوسفیان در طریق ۲ است و تصحیفی صورت گرفته است. در رجال شیعه و سنی هیچ نامی از ابواسامه وجود ندارد. نام این ابوسفیان «سعید بن یحیی بن مهدی» که از راویان سنی است، در رجال شیعه وجود ندارد. برخی از رجال یون بزرگ سنی وی را تضعیف کرده‌اند. دارقطنی وی را «متوسط الحال» و «لیس بقوی» دانسته و ذهبی نامش را در زمرة ضعیفا دسته‌بندی کرده است.^{۵۴}

۱. ۴. روایت سلمان فارسی

طریق ۱: «قال ابن اسحاق حُدِّثَ عن سلمان الفارسي»^{۵۵}

بررسی سندی: این طریق، منقطع است. سلمان در حدود سال ۳۵ هجری وفات کرده^{۵۶} و ابن اسحاق در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده است^{۵۷} و در این سلسله اسناد، نام حداقل یک راوی حذف شده است.

طریق ۲: «أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، حَدَّثَنَا أبو العباس، محمد بن يعقوب، حَدَّثَنَا أحمد بن عبد الجبار، حَدَّثَنَا يونس، عن ابن اسحاق، قال حُدِّثَ عن سلمان»^{۵۸}

بررسی سندی: بی‌هقی روایتش را از ابن اسحاق نقل کرده و در اینجا نیز اشکال ذکر شده در طریق پیشین مطرح است. احمد بن عبد الجبار عطاردی، از راویان مشترک میان شیعه و سنی^{۵۹} و نزد رجال شیعه، مهمل است.^{۶۰} رجال یون سنی وی را به کذب متهم کرده‌اند. حاکم نیشابوری و ابن ابی حاتم وی را «لیس بقوی» و ابن عقده وی را «متروک» می‌دانستند. ابن عدی معتقد بود: «وی از کسانی روایت می‌کرد که محضرشان را درک نکرده بود» و «اهل عراق را دیدم که بر ضعف او اجماع دارند.» بسیاری دیگر نیز وی را ضعیف دانسته‌اند.^{۶۱}

۵۳. نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ۳۷۳/۷.

۵۴. دارقطنی، سؤالات الحاكم، ۲۱۶؛ ذهبی، تهذیب تهذیب الکمال، ۵۷/۴؛ ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۴۱۶/۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ مدینه السلام،

۱۰۷/۱۰؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۰۸/۱۱.

۵۵. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۷۱/۳.

۵۶. ابن اثیر، اسد الغابة، ۲۶۹/۲.

۵۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۳۴/۷.

۵۸. بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۷/۳.

۵۹. عزیزی، رواة المشتركون، ۴۹۴/۲.

۶۰. نمازی، مستدرکات علم رجال الحديث، ۳۳۷/۱.

۶۱. ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ۶۲/۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ مدینه السلام، ۴۳۴/۵؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۳۱۳/۱؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳۷۸/۱؛ میزان الاعتدال، ۱۱۲/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۹۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۵۱/۱.

۵. ۱. روایت عمرو بن عوف

نخستین جنگی که عمرو بن عوف مُرَنی در آن حضور داشت، غزوۀ خندق بود.^{۶۲}
طریق ۱: «قال أخبرنا محمد بن اسماعيل بن أبي فديك، قال حدثني كثير بن عبد الله المزني، عن أبيه، عن جده.»^{۶۳}

طریق ۲: «حدثنا محمد بن يشار، قال حدثنا محمد بن خالد بن عثمة، قال حدثنا كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني، قال حدثني أبي، عن أبيه.»^{۶۴}
طریق ۳: «أخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ، قال أخبرنا أبو بكر محمد بن علون المقرئ ببغداد، قال حدثنا أبو العباس محمد بن يونس القرشي، قال حدثنا محمد بن خالد بن عثمة، قال حدثنا كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المزني، قال حدثني أبي، عن أبيه.»^{۶۵}

بررسی سندی: در تمام طرق مذکور، نام كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف المُرَني وجود دارد. احمد حنبل او را «منكر الحديث»؛ يحيى بن معين او را «ليس بشيء»؛ نسائي و دارقطني وی را «متروك الحديث» و ابوحاتم وی را «ليس بالمتين» می‌دانستند. ابوداوود او را یکی از کذابین و شافعی او را یکی از پایه‌های دروغ نامیده است. از ابن حبان نقل شده است که می‌گفت: «كثير بن عبد الله بن عمرو از جدش از پدرش نسخه‌ای مجعول روایت کرده است که ذکر کردن روایات آن در کتاب‌ها حلال نیست و نباید روایتش را نقل کرد، مگر برای ابراز شگفتی.»^{۶۶}

۶. ۱. روایت عبد الله بن عباس

عبد الله بن عباس سه سال پیش از هجرت در مکه زاده شد^{۶۷} و در سال هشتم هجری به مدینه هجرت کرد.^{۶۸} بنابراین، هنگام نبرد خندق (سال پنجم هجری قمری) وی در مدینه حضور نداشته و روایتش مرسل است.

طریق: «حدثنا عبد الله بن احمد بن حنبل، حدثني سعيد بن محمد الجرهمي، حدثنا ابوتيميلة، حدثنا

۶۲. ابن اثير، اسد الغابة، ۷۵۶/۳.

۶۳. ابن سعد: الطبقات الكبرى، ۶۲/۴.

۶۴. طبری، تاريخ الأمم والملوك، ۵۶۷/۲-۵۷۰.

۶۵. بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۸/۳.

۶۶. ابن حنبل، العلل و معرفة الرجال، ۲۱۳/۳؛ ابن معین، معرفة الرجال، ۶۱/۱؛ ابن معین، تاريخ عثمان بن سعيد الدارمی، ۱۹۵؛ نسائي، الضعفاء و المتروكين، ۲۰۵؛ ابن شاهين، تاريخ اسماء الضعفاء و الكذابين، ۱۶۱؛ مزني، تهذيب الكمال، ۱۳۶/۲۴؛ ابن حجر، تهذيب التهذيب، ۴۲۱/۸؛ ابن حجر، تقريب التهذيب، ۸۰۸؛ دارقطني، الضعفاء و المتروكين، ۳۳۱؛ عقيلي، الضعفاء، ۱۵۳/۸؛ ذهبي، ميزان الاعتدال، ۴۰۶/۳؛ ابن عبد البر، التمهيد، ۲۱/۱۹؛ ابن عدی، الكامل فی الضعفاء الرجال، ۱۸۷/۷.

۶۷. بلاذري، انساب الاشراف، ۳۹/۴.

۶۸. ذهبي، سير اعلام النبلاء، ۳۳۳/۳.

نعیم بن سعید العبیدی، أَنَّ عَکْرَمَةَ، حَدَّثَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ.^{۶۹}

بررسی سندی: نام نعیم بن سعید عبیدی در هیچ یک از کتب رجال سنی و شیعه ذکر نشده و مهمل است.

نفر بعدی، عَکْرَمَةُ الْبَرَبَرِی، مولای عبدالله بن عباس است.^{۷۰} رجالیون شیعه عَکْرَمَةَ را تضعیف کرده اند.^{۷۱} عَکْرَمَةَ به جعل حدیث از قول ابن عباس زبانزد بود. سعید بن مسیب به غلامش، بُرَد، می گفت: «بر من دروغ میند، آن گونه که عَکْرَمَةَ بر ابن عباس دروغ می بست.»^{۷۲} از عبدالله بن حارث نقل شده است که گفت: بر «علی بن عبدالله بن عباس» وارد شدم، در حالی که عَکْرَمَةَ را جلوی مستراح به بند کشیده بود. به او گفتم از خدا نمی ترسی؟ گفت: این خبیث بر پدرم دروغ می بندد.^{۷۳} برخی عَکْرَمَةَ را دروغ گویی می دانستند که بامداد حدیثی را روایت می کرد و شبانگاه مخالفش را نقل می کرد.^{۷۴} مالک بن انس سفارش می کرد که از عَکْرَمَةَ روایت اخذ نکنند.^{۷۵} مسلم بن حجاج از نقل روایات عَکْرَمَةَ دوری کرده است.^{۷۶} برخی عَکْرَمَةَ را کم عقل می دانستند.^{۷۷} عَکْرَمَةَ نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) عناد می ورزید.^{۷۸}

۷.۱. روایت عبدالله بن عمرو

تاریخ اسلام آوری عبدالله بن عمرو سهمی مربوط به پس از بازگشت لشکر احزاب است.^{۷۹} بنابراین، وی شاهد ماجراهای حفر خندق نبوده و این روایتش مرسل است.

طریق ۱: «حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مَلُولٍ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو.»^{۸۰}

بررسی سندی: در این طریق، هارون بن ملول آمده است. به عقیده ذهبی، نامش هارون بن عیسی بن یحیی و مَلُول، لقب عیسی پدرش است. سپس روایتی از ابن شاهین نقل می کند که در

۶۹. طبرانی، معجم الکبیر، ۳۷۶-۳۷۷، ح ۱۲۰۵۲.

۷۰. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲۱۹/۵؛ ذهبی، تذکره الحفاظ، ۹۵/۱.

۷۱. کشی، اختیار معرفة الرجال، ۴۷۷/۲؛ علامه حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ۳۲۸؛ مجلسی، الوجیزه، ۱۱۷.

۷۲. ذهبی، میزان الإعتدال، ۹۶/۳؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۲/۵؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۶۸/۷؛ مزی، تهذیب الکمال، ۲۸۰/۲۰.

۷۳. ذهبی، میزان الإعتدال، ۹۴/۳.

۷۴. مزی، تهذیب الکمال، ۲۸۶/۲۰.

۷۵. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۶/۵.

۷۶. ذهبی، میزان الإعتدال، ۹۳/۳.

۷۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۷/۵؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۶۷/۷.

۷۸. طبری، جامع البیان، ۷/۲۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۱۱/۶.

۷۹. سمعانی، الأنساب، ۳۷۰/۳.

۸۰. طبرانی، معجم الکبیر، ۲۷/۱۳، ح ۵۴.

سلسله اسناد آن، نام هارون، به شکل هارون بن عیسی بن ملیل ضبط شده است.^{۸۱} ذهبی به جز این، در هیچ کدام از آثار رجالی اش نامی از هارون بن ملول نیاورده است. نام درست این راوی، چه هارون بن ملول باشد و چه هارون بن عیسی بن یحیی، در کتب رجالی سنی و شیعه شرح حالی ندارد و مهمل است.

عبدالرحمان بن زیاد بن أنعم، از راویان عامه است.^{۸۲} تعبیری چون «ملیح الحدیث»، «متروک»، «لیس بشيء»، «لیس بقوی»، «منکر الحدیث»، «ضعیف الحدیث» و «غیر محمود فی الحدیث» را درباره وی به کار برده اند. بعضی حدیث‌های او را «حدیث مشرقی» نام نهاده اند. برخی معتقدند که: «در زمینه ضعف، کسی مانند او نیست.» احمد حنبل روایات وی را نمی‌نوشت.^{۸۳}

طریق ۲: «حدَّثنا إسماعيل بن الحسن الخفاف، قال حدَّثنا أحمد بن صالح، قال حدَّثنا ابن وهب، قال حدَّثني حُبي بن عبد الله المعافري، عن أبي عبد الرحمن الحبلي، عن عبد الله بن عمرو.»^{۸۴}

بررسی سندی: نامی از اسماعیل بن حسن الخفاف در کتب رجالی شیعه و سنی وجود ندارد و مهمل است. با اینکه طبرانی این روایت را مستقیماً از اسماعیل بن حسن خفاف نقل کرده است، در کتاب شیوخ معجم الکبیر طبرانی، اثر ذهبی، نامی از وی وجود ندارد.

بیشتر رجال‌یون بزرگ سنی، حُبی بن عبد الله بن شریح معافری را با تعبیری مانند «احادیثه مناکیر»، «فیه نظر» و «لیس بالقوی» تضعیف کرده اند.^{۸۵} یحیی بن معین او را «صالح الحدیث، لیس بذاک القوی» می‌دانست.^{۸۶} ابن معین با لفظ «لیس بذاک القوی»، درجه وثاقت او را کاسته است. بنابراین، از نظر ابن معین گرچه روایاتش قوی نیست؛ ولی کاملاً بی اعتبار هم نیست، بلکه حکم «متابع و شاهد» را دارد. ابن عدی نام او را در زمره ضعیفا ثبت کرده است.^{۸۷} ذهبی در آثار مختلفش گاهی او را در زمره ضعیفا آورده^{۸۸} و گاهی وی را «حسن الحدیث» نامیده است.^{۸۹} در برابر تضعیفات فراوانی که ذکر کردیم، عده‌ای اندک، بدون

۸۱. ذهبی، المُستبته فی الرجال، ۶۱۳/۲.

۸۲. بخاری، تاریخ الکبیر، ۲۸۳/۵.

۸۳. عقیلی، الضعفاء، ۳۹۶/۳؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۴۵۷/۵؛ ابوزرعہ رازی، سؤالات البردعی، ۱۲۷؛ جوزجانی، احوال الرجال، ۱۵۳؛ دارقطنی، الضعفاء و المتروکون، ۲۷۴؛ نسائی، الضعفاء و المتروکون، ۱۵۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ مدینة السلام، ۴۷۵/۱۱؛ بخاری، تاریخ الصغیر، ۱۱۴/۲؛ مزی، تهذیب الکمال، ۱۰۲/۱۷.

۸۴. طبرانی، معجم الکبیر، ۳۷/۱۳، ح ۸۶.

۸۵. عقیلی، الضعفاء، ۱۸۸/۲؛ ابن ابی حاتم، الجرح و التعذیل، ۲۷۱/۳؛ بخاری، تاریخ الکبیر، ۷۶/۳؛ نسائی، الضعفاء و المتروکون، ۹۰؛ ابن جوزی، الضعفاء و المتروکون، ۲۴۲/۱؛ مزی، تهذیب الکمال، ۴۸۸/۷.

۸۶. ابن معین، معرفة الرجال، ۶۸/۱.

۸۷. ابن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۲۸۷/۳.

۸۸. ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۲۹۹/۱؛ ذهبی، الکاشف، ۳۶۰/۱.

۸۹. ذهبی، دیوان الضعفاء و المتروکون، ۱۰۸؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۲۶۴/۱.

مناقشه در تضعیفات حُبی بن عبدالله، او را «لیس به بأس» و «صدوق یَهم» دانسته‌اند.^{۹۰}

طریق ۳: «حدَّثنا أبو عمرو بن حمدان، حدَّثنا الحسن بن سفيان، حدَّثنا أحمد بن عيسى، حدَّثنا ابن وهب، عن جبير، أبي عبد الرحمن الحبلي، عن عبد الله بن عمرو بن العاص.»^{۹۱}

بررسی سندی: احمد بن عیسی بن حسان مصری تُستری، متهم به کذب است.^{۹۲} یحیی بن معین سوگند جلاله می‌خورد که احمد بن عیسی کذاب است.^{۹۳} ابوزرعه در اثبات کذاب بودن احمد بن عیسی، چند مورد از مشاهدات و بررسی‌های شخصی خود را نقل کرده است.^{۹۴} برخی، تعبیر «تکلم الناس فيه» را درباره‌اش به کار برده‌اند.^{۹۵} خطیب بغدادی معتقد بود: «از کسانی که درباره احمد بن عیسی خرده‌گیری می‌کنند، حجتی ندیدم که ترک احتجاج به احادیث وی را واجب کند» و از نسائی نقل می‌کند که دیدگاهش درباره احمد بن عیسی، «لیس به بأس» بود.^{۹۶} به عقیده ابن حجر، احمد بن عیسی را به دلیل «ادعای دروغین سماع» کذاب دانسته‌اند و او را به «وضع حدیث» متهم نکرده‌اند.^{۹۷} باین حال، ابن حجر در جای دیگر و ذهبی وی را صدوق دانسته‌اند.^{۹۸} به نظر ما، در برابر گواهی کسانی چون ابن معین و ابوزرعه بر کذاب بودن احمد بن عیسی، این سخن خطیب، که حجتی ندیدم، بی‌معناست. ابن حجر و ذهبی نیز در رد دیدگاه مخالفان هیچ استدلالی نیاورده‌اند. بنابراین، تا زمانی که وی از اتهام کذب تبرئه نشود، جرح او بر تعدیلش تقدم دارد.

«جُبیر»، مهمل است. در میان شاگردان «ابی عبد الرحمن حبلی = عبد الله بن یزید معافری» و نیز در میان اساتید «عبد الله بن وهب بن مسلم قُرشی فهری» هیچ نامی از «جُبیر» وجود ندارد.

۸.۱. روایت عمر بن حکم

طریق: «حدَّثني عاصم بن عبد الله الحَكَمي، عن عمر بن الحَكَم.»^{۹۹}

بررسی سندی: عاصم بن عبدالله حکمی، مهمل است. عمر بن حکم را نیز نمی‌توان با قطعیت شناسایی کرد. در منابع رجالی، شش نفر به این نام وجود دارد: عمر بن حکم سُلمی، صحابی مجهولی است که فقط

۹۰. ابن معین، تاریخ عثمان بن سعید الدارمی، ۹۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۲۸۲.
 ۹۱. ابونعیم، دلائل النبوة، ۴۹۸/۲، ح ۴۲۹.
 ۹۲. مؤزی، تهذیب الکمال، ۴۱۷/۱.
 ۹۳. ابوداود، سؤالات ابی عیید الآجری، ۲۸۳/۲.
 ۹۴. ابوزرعه رازی، سؤالات البرذعی، ۳۷۵.
 ۹۵. ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ۶۴/۲.
 ۹۶. خطیب بغدادی، تاریخ مدینة السلام، ۴۵۰/۵.
 ۹۷. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۶۴/۱.
 ۹۸. ابن حجر، تقریب التهذیب، ۹۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۷۰/۱۲.
 ۹۹. وافدی، المغازی، ۴۴۹/۲.

یک روایت از پیامبر(ص) نقل کرده است.^{۱۰۰} عمر بن حکم هذلی، مجهول است.^{۱۰۱} چهار نفر بعدی، صرف نظر از جرح یا تعدیلشان، هیچ کدام جزو صحابه نبوده و نمی توانسته اند شاهد جنگ خندق باشند و لذا روایتشان منقطع است. اسامی آنان بدین قرار است: عمر بن حکم بن ثوبان، عمر بن حکم بن رافع،^{۱۰۲} عمر بن حکم، مولی عمر بن خراش^{۱۰۳} و عمر بن حکم بن قیس.^{۱۰۴}

۹.۱. روایت مرد صحابی

طریق: «أخبرنا عيسى بن يونس، قال حدثنا ضمرة، عن أبي زرعة السَّيَّانِي، عن أبي سَكِينَةَ - رَجُلٍ مِنَ الْمُحَرَّرِينَ - عن رجلٍ من أصحابِ النَّبِيِّ.»^{۱۰۵}

بررسی سندی: ابی سکینه مجهول است. برخی، نامش را مُحَلَّم بن سوار دانسته اند ولی این ثابت نشده است.^{۱۰۶} صحابی بودنش مورد اختلاف است^{۱۰۷} ولی هیچ دلیلی بر صحابی بودنش وجود ندارد.^{۱۰۸} نفر بعدی؛ یعنی «رجل» نیز مهمل است.

۱۰.۱. روایاتی درباره ادعای منافقان

در این دسته از روایات، وعده فتح از قول پیامبر(ص) در زمان حفر خندق نقل نشده است؛ بلکه منافقان هنگام هجوم لشکر احزاب، وعده فتح ایران و روم را به پیامبر(ص) نسبت داده اند. براساس این روایات، یکی از منافقان با استهزا می گوید: «محمد(ص) وعده دستیابی به گنج های کسری و قیصر را می دهد، درحالی که هیچ یک از ما جرئت بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارد.» جمله اخیر، در بخش پایانی «طریق دوم و سوم از روایت عمرو بن عوف»، بخش پایانی روایت امام صادق(ع) و بخش پایانی روایت عبدالله بن عباس نیز ذکر شده است. در اینجا سند روایاتی را که هیچ اشاره ای به ماجرای پدید آمدن صخره نکرده است، بلکه فقط ادعای منافقان در حین جنگ خندق را نقل کرده اند، بررسی خواهیم کرد.

طریق ۱: «قُرِيءَ عَلَيَّ ابْنُ أَبِي حَبِيبَةَ وَأَنَا أَسْمَعُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الثَّلَاجِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا الْوَاقِدِيُّ، قَالَ فَحَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ حَزْمٌ.»^{۱۰۹}

۱۰۰. مزی، تهذیب الکمال، ۳۱۰/۲۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۳۷/۷.

۱۰۱. ذهبی، میزان الاعتدال، ۱۹۱/۳؛ ابن جوزی، الضعفاء والمترکین، ۲۰۷/۲؛ بخاری، الضعفاء الصغیر، ۸۳.

۱۰۲. ابن حبان، الثقات، ۱۴۷/۵؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳۰۷/۲۱-۳۰۹؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۳۶/۷؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۷۱۶.

۱۰۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳۴۴/۵؛ ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ۴۵۰/۹.

۱۰۴. بخاری، تاریخ الکبیر، ۱۴۷/۶؛ ابن حبان، الثقات، ۱۸۲/۷.

۱۰۵. نسائی، سنن النسائی الصغری، ۴۳۸، ح ۳۱۷۸.

۱۰۶. مزی، تهذیب الکمال، ۳۱۶/۱۳؛ ابن حجر، الإصابة، ۳۱۰/۱۲.

۱۰۷. ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۱۵۵.

۱۰۸. ابن اثیر، اسد الغابة، ۱۵۰/۵.

۱۰۹. واقدی، المغازی، ۴۵۹/۲.

بررسی سندی: این سند منقطع است، زیرا «عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم» در زمره تابعین بود^{۱۱۰} که در سال ۶۵-۶۰ هجری متولد شد^{۱۱۱} و نام حداقل یک راوی حذف شده است.

بسیاری ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیب را «ضعیف»، «متروک» و «منکر الحدیث» دانسته‌اند.^{۱۱۲} محمد بن شعاع بن ثلجی حدیث جعل می‌کرد.^{۱۱۳} از این رو، وی را «متروک»،^{۱۱۴} «غیر ثقه»^{۱۱۵} و «کذاب»^{۱۱۶} می‌دانستند.

نام «عبدالرحمن بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم» در بیشتر کتب رجال یون بزرگ سنی مانند دارقطنی، نسایی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، ابن شاهین، ابن ابی حاتم، ابوزرعه و خطیب بغدادی، وجود ندارد. بخاری درباره وی معتقد بود که «واقعی از وی عجایی را نقل کرده است».^{۱۱۷} برخی برای تضعیفش، تعبیر «فیه لین» و «لَیسَ فِیه سَیِّئٌ یَثْبُتُ» را به کار برده‌اند.^{۱۱۸} ذهبی در آثار متعدّدش، او را جزو ضعفا ثبت کرده است.^{۱۱۹} تنها کسی که وی را مقبول دانسته، ابن حجر است.^{۱۲۰} مطابق مبانی رجال عامه، جرح این راوی درست‌تر است.

طریق ۲: «فحدّثنی صالح بن جعفر، عن ابن کعب».^{۱۲۱}

بررسی سندی: نام صالح بن جعفر در هیچ یک از کتب رجالی سنی و شیعه نیامده و مهمل است. محمد بن کعب بن سلیم قُرظی در سال ۱۱۷ هجری در سن ۷۸ یا ۸۰ سالگی وفات یافت؛ یعنی حدود سال ۳۷ یا ۳۹ هجری متولد شد و از تابعین به شمار می‌رود.^{۱۲۲} و این روایتش مرسل است. نام محمد بن کعب قُرظی در اسناد برخی روایات شیعه نیز وجود دارد.^{۱۲۳} ولی از دید رجال یون شیعه، او مجهول

۱۱۰. عجل، تاریخ الثقات، ۲۵۱.

۱۱۱. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۱۶۴/۵.

۱۱۲. دارقطنی، الضعفاء و المتروکون، ۱۱۲؛ ابوزرعه رازی، سوالات البرذعی، ۳۰۷؛ نسائی، الضعفاء و المتروکون، ۳۹؛ عقیلی، الضعفاء، ۱۴۸/۱؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۱۰۴.

۱۱۳. ابن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۵۵۰/۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ مدینه السلام، ۳۱۵/۳؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۲۲۰/۹؛ ذهبی، دیوان الضعفاء و المتروکون، ۳۵۵.

۱۱۴. ابن حجر، تقریب التهذیب، ۸۵۴؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۵۷۷/۳.

۱۱۵. ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الأنساب، ۲۴۱/۱.

۱۱۶. مزّی، تهذیب الکمال، ۳۶۲/۲۵؛ ابن جوزی، الضعفاء و المتروکون، ۷۰/۳.

۱۱۷. بخاری، تاریخ الکبیر، ۳۴۴/۵؛ ابن عدی، الکامل فی الضعفاء الرجال، ۵۱۲/۵.

۱۱۸. عقیلی، الضعفاء، ۴۲۲/۳.

۱۱۹. ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ۶۱۱/۱؛ ذهبی، دیوان الضعفاء و المتروکون، ۲۴۵؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ۵۸۶/۲.

۱۲۰. ابن حجر، تقریب التهذیب، ۵۹۷.

۱۲۱. واقدی، المغازی، ۴۶۰/۲.

۱۲۲. بخاری، تاریخ الکبیر، ۲۱۶/۱؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۳۴۰/۲۶.

۱۲۳. ابن بابویه، الخصال، ۱۶۴/۱؛ مفید، الأمالی، ۶۳.

طریق ۳: «حدَّثنا ابن حمید، قال: حدَّثنا سلمة، عن ابن إسحاق، قال: حدَّثني يزيد بن رومان.»^{۱۲۵}
بررسی سندی: محمد بن حمید تمیمی رازی را ضعیف، متروک، غیر ثقہ و کذاب دانسته‌اند.^{۱۲۶}
یزید بن رومان اسدی از تابعین بود و روایتش از جنگ خندق، مرسل است.^{۱۲۷}
طریق ۴: «حدَّثنا بشر، قال: حدَّثنا يزيد، قال: حدَّثنا سعيد، عن قتادة.»^{۱۲۸}
بررسی سندی: «قتادة بن دعامة السدوسی» از تابعین بود و روایتش درباره جنگ خندق مرسل است.^{۱۲۹} وی از ۳۰ نفر خبر نقل کرده است، در حالی که از حدیث آنان نشنیده بود.^{۱۳۰} از این رو، بسیاری او را مُدلس دانسته‌اند.^{۱۳۱}

طریق ۵: «حدَّثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زيد.»^{۱۳۲}
بررسی سندی: اسامة بن زید لثی، از تابعین بود و روایتش درباره جنگ خندق، مرسل است.^{۱۳۳} وی را «متروک، لیس بشيء، منکر الحدیث و لایحتج به» دانسته‌اند.^{۱۳۴}

۲. تحلیل متنی روایت صخرۀ خندق

در ادامه، جامع‌ترین نقل روایت صخرۀ خندق را می‌آوریم و سپس به تحلیل آن می‌پردازیم.
عمر بن عوف گوید: در سال جنگ احزاب، رسول‌الله خندق را از حصن «شیخین» در محله بنی حارثه تا «مذاذ» را خط‌کشی کرد و به هر ده نفر، چهل ذراع داد [تا آن را حفر کنند]. مهاجرین و انصار [هنگام یارگیری] سلمان فارسی را -که مردی نیرومند بود- از خودشان می‌دانستند و می‌گفتند: «سلمان از ماست». رسول‌الله فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است». عمر بن عوف گوید: من، سلمان، حذیفه بن یمان،

۱۲۴. شوشتری، قاموس الرجال، ۵۴۰/۹؛ خویی، معجم رجال الحديث، ۱۸۶/۱۸؛ مرتضی، زبدة المقال، ۳۸۵/۲.

۱۲۵. طبری، جامع البیان، ۸۴/۲۱.

۱۲۶. جوزجانی، احوال الرجال، ۲۰۷؛ عقیلی، الضعفاء، ۲۵۲/۵؛ ابن عدی، الكامل فی الضعفاء الرجال، ۵۲۹/۷؛ خطیب بغدادی، تاریخ مدینة السلام،

۶۰/۳؛ مزّی، تهذیب الکمال، ۹۷/۲۵؛ ابن حجر، تقریب التهذیب، ۸۳.

۱۲۷. مزّی، تهذیب الکمال، ۱۲۲/۳۲.

۱۲۸. طبری، جامع البیان، ۸۵/۲۱.

۱۲۹. مزّی، تهذیب الکمال، ۴۹۸/۲۳.

۱۳۰. ابوداود، سوالات ابی عبید الآجری، ۱۳۸/۳.

۱۳۱. سمعانی، الأنساب، ۲۵۸/۳؛ سبط بن عجمی، التبیان لأسماء المدلسین، ۴۶؛ ابن حجر، تعریف اهل التقدیس، ۴۳؛ سیوطی، اسماء المدلسین، ۸۰.

۱۳۲. طبری، جامع البیان، ۸۵/۲۱.

۱۳۳. مزّی، تهذیب الکمال، ۳۴۷/۲.

۱۳۴. نسائی، الضعفاء و المتروکین، ۵۴؛ عقیلی، الضعفاء، ۹۵/۱؛ ابن معین، سوالات ابن الجنید، ۴۰۲؛ ابن عدی، الكامل فی الضعفاء الرجال، ۷۶/۲؛

ابن ابی حاتم، الجرح و التعذیل، ۲۸۴/۲؛ ابن جوزی، الضعفاء و المتروکین، ۹۶/۱؛ ابن شاهین، تاریخ اسماء الضعفاء و الکذابین، ۵۴.

نعمان بن مقرن مزنی و شش نفر از انصار، مأمور کردند چهل ذراع بودیم. از «ذو باب» کندن را شروع کردیم تا به «ندی» رسیدیم. پس خداوند از دل خندق، صخره‌ای سفید و سخت نمایان ساخت. کلنگ و تیشه‌هایمان شکست و کار بر ما دشوار شد. گفتیم: «ای سلمان، نزد رسول‌الله برو و ماجرای صخره را به ایشان خبر بده که آیا کندن آن را رها کنیم و یا در این باره چه دستوری به ما می‌دهد؟ زیرا ما دوست نداریم از محدوده خط‌کشی‌شده او تجاوز کنیم.» سلمان درحالی که بالاپوشی ترکی پوشیده بود، نزد پیغمبر رفت و گفت: «یا رسول‌الله! پدرها و مادرهایمان فدایت! سنگی سفید و سخت [از درون گودال] بیرون آمده که هیچ مقداری از آن کنده نمی‌شود. در این باره دستورتان را بفرمایید، زیرا دوست نداریم از محدوده‌ای که خط‌کشی کرده‌اید، تجاوز کنیم.» رسول‌الله همراه سلمان وارد خندق شد و ما نه نفر بر لبه خندق رفتیم. رسول‌الله کلنگ را از سلمان گرفت و ضربه‌ای به صخره زد که [بخشی از] آن را شکست و برقی از آن جهید که مابین دو لبه خندق را روشن کرد. گویی چراغی در میان خانه‌ای تاریک بود. رسول‌الله تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس رسول‌الله برای بار دوم ضربه‌ای زد که [بخشی از] آن را شکست و برقی از آن جهید که مابین دو لبه خندق را روشن کرد. گویی چراغی در میان خانه‌ای تاریک بود. رسول‌الله تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند. سپس رسول‌الله دست سلمان را گرفت و [از خندق] بالا رفت. سلمان گفت: «پدر و مادرم فدایت یا رسول‌الله! چیزی را دیدم که هرگز آن را ندیده بودم.» رسول‌الله رو به مردم کرد و فرمود: «آنچه را سلمان می‌گوید، دیدید؟» گفتند: «آری یا رسول‌الله، پدرها و مادرهایمان فدایت. دیدیم که ضربه می‌زنی و برقی چون موج خارج می‌شود و چون تکبیر گفتی، ما نیز تکبیر گفتیم و به جز این چیزی مشاهده نکردیم.» پیغمبر فرمود: «راست گفتید. ضربه نخست که زدم و برقی که دیدید، از آن نور، کاخ‌های حیره و مدائن کسری -مانند دندان‌های سگ- بر من نمایان شد. پس جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آن چیره می‌شود. ضربه دومی که زدم و برقی که دیدید، از آن نور، کاخ‌های سرخ در سرزمین روم -مانند دندان‌های سگ- بر من نمایان شد. پس جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آن چیره می‌شود. ضربه سوم که زدم و نوری که دیدید، از آن نور، کاخ‌های صنعاء -مانند دندان‌های سگ- بر من نمایان شد. پس جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آن چیره می‌شود. پس مسلمانان را مژده باد به نصر! مسلمانان را مژده باد به نصر! مسلمانان شادمان شدند و گفتند: «سپاس خدای را به خاطر وعده صادق که ما را به نصر بعد از حصر وعده داد.» لشکر احزاب نمایان شدند. مؤمنان گفتند: «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ

تَسْلِيماً»^{۱۳۵} منافقان گفتند: «تعجب نمی‌کنید! برایتان سخن می‌گویند و آرزومندان می‌کند و وعده باطل به شما می‌دهد! به شما می‌گویند که از یثرب کاخ‌های حیره و مدائن کسری را می‌بیند و شما آنجا را فتح می‌کنید، در حالی که شما خندق حفر می‌کنید و نمی‌توانید به قضای حاجت بروید.» قرآن نازل شد که: «وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»^{۱۳۶}

۲. ۱. گونه‌شناسی نقل‌های روایت صخره خندق

روایت صخره خندق را به لحاظ مضمونی در دو گونه کلی می‌توان دسته‌بندی کرد:

۲. ۱. ۱. اشاره به شکستن صخره، بدون وعده فتح

از این لحاظ، تنها روایت جابر بن عبدالله با بقیه روایات صخره خندق تفاوت اساسی دارد. در تمام طرق نقل آن، ماجرای پدید آمدن صخره و شکسته شدن آن توسط پیامبر(ص) ذکر شده است، ولی وعده پیامبر(ص) به فتح سرزمین‌ها وجود ندارد. با استناد به روایت جابر، اصل روایت صخره خندق برای ما معتبر است؛ زیرا سه سند صحیح دارد و به لحاظ محتوایی هم هیچ خدشه‌ای بر آن وارد نیست. در روایت جابر، پیامبر(ص) پس از شکستن صخره، به مهمانی خانه جابر می‌رود. این روایت در «المُصَنَّف» ابن ابی شیبیه و «السيرة النبوية» ابن هشام، بسیار موجز و در «صحیح بخاری» مفصل آمده است. ماجرای ولیمه دادن جابر به اهل خندق در سه روایت صحیح دیگر، به صورت ناقص آمده است که در هیچ کدامشان به شکستن صخره و مژده فتح سرزمین‌ها اشاره‌ای نشده است.^{۱۳۸}

۲. ۱. ۲. اشاره به شکستن صخره، همراه با وعده فتح

براساس سایر روایاتی که آوردیم، به جز روایت جابر بن عبدالله، پیامبر(ص) پس از شکستن صخره به مسلمانان مژده فتح سرزمین‌ها را داد. اسناد این گزارش‌ها، شرایط خبر متواتر^{۱۳۹} را ندارند و نامعتبر بودن سند همه آن‌ها را نشان دادیم. دلیل اصلی بی‌اعتباری گزارش‌هایی که براساس آن پیامبر(ص) به مسلمانان مژده فتح سرزمین‌ها را داده، ضعف سندی است. به لحاظ محتوایی نیز این نقل‌ها با هم تعارضاتی دارند و می‌دانیم که اختلافات در گزارش‌های تاریخی، نشانه شاخ و برگ‌هایی است که ناقلان، به اصل روایت افزوده‌اند. تحریف‌های تاریخی، گاه به دلیل دسیسه و نیرنگ از سوی راویان مغرض و معاند صورت پذیرفته است.^{۱۴۰} در بسیاری از موارد، تنازعات میان صحابه و تابعین در عصر خلفا سبب تعارضات در

۱۳۵. احزاب: ۲۲.

۱۳۶. احزاب: ۱۲.

۱۳۷. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۵۶۷/۲-۵۷۰.

۱۳۸. بخاری، صحیح البخاری، ۵۸۷، ح ۳۰۷۰؛ بخاری، صحیح البخاری، ۷۸۰، ح ۴۱۰۲؛ مسلم، صحیح مسلم، ۸۴۳، ح ۲۰۳۹.

۱۳۹. ربانی، دانش درایة الحدیث، ۶۵؛ مدیرشانه‌چی، درایة الحدیث، ۳۳.

۱۴۰. صدر، تعارض الأدلة الشرعیة، ۳۹.

گزارش‌های تاریخ صدر اسلام شده است. ۱۴۱

به‌باور ما، وعده فتح سرزمین‌ها، به‌مثابه شاخ‌وبرگی است که راییان به اصل خبرِ صخره خندق افزوده‌اند و احتمالاً هدفشان از این افزوده، مشروعیت‌بخشیدن به فتوحات عصر خلفا بوده است؛ زیرا چنان‌که در سطور بعدی خواهیم آورد، در عصر فتوحات عمر و عثمان، از این حدیث استفاده تبلیغاتی صورت گرفت.

۲.۲. اختلافات و اشکالات روایات وعده فتح

روایاتی که براساس آن پیامبر(ص) به مسلمانان مژده فتح سرزمین‌ها را داده است، اختلافات بسیاری با هم دارند که در اینجا فقط به برجسته‌ترین آن‌ها می‌پردازیم:

روایات، درباره نام «کسی که با صخره مواجه شد و پیامبر کلنگ وی را گرفت»، اختلاف دارند: بیشتر روایات، آن فرد را سلمان فارسی دانسته‌اند. یک روایت او را عمر بن خطاب معرفی کرده^{۱۴۲} و یک روایت با تردید او را امام علی(ع) دانسته است.^{۱۴۳} برخی از روایات هم نام آن شخص را نیاورده‌اند.

روایات از نظر اختلاف درباره ذکر تکبیر هنگام ضربه‌های پیامبر(ص) بر صخره به چهار دسته تقسیم می‌شوند: ا. در روایت عمر بن حکم، طریق ۲ و ۳ از روایت عبدالله بن عمرو، همه طرق روایت سلمان فارسی، روایت امام صادق(ع) و روایت مردی از صحابه، نه پیامبر(ص) و صحابه تکبیر گفتند و نه از نزول جبرئیل ذکری به میان آمده است؛ ب. در روایت عبدالله بن عباس، همه طرق روایت براء بن عازب و طریق ۱ از روایت عبدالله بن عمرو، پیامبر(ص) تکبیر گفت ولی هیچ‌یک از صحابه تکبیر نگفتند؛ ج. در همه طرق روایت عمرو بن عوف، هم پیامبر(ص) و هم صحابه‌ای که آنجا بودند، تکبیر می‌گفتند؛ د. در روایت «مردی از صحابه»، پیامبر(ص) بعد از هر ضربه به جای تکبیر، آیه «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۱۴۴} را می‌خواند.

روایات درباره «تعداد ضربات پیامبر(ص) بر صخره» اختلاف دارند: در روایت امام صادق(ع)، پیامبر(ص) با یک ضربه، صخره را به سه تکه تقسیم کرد. در روایت «عبدالله بن عباس»، پیامبر(ص) با یک ضربه، یک‌سوم صخره را شکست. در سایر روایات، پیامبر(ص) آن صخره را با سه ضربه شکست.

روایات درباره جهیدن جرقه، پس از هر ضربه پیامبر(ص) به صخره اختلاف دارند: در روایت عمرو بن عوف، جرقه‌ها دو سوی خندق (در برخی نسخه‌ها: دو سوی مدینه) را روشن می‌کرد. در روایت

۱۴۱. ابن قتیبه، تأویل مختلف الحديث، ۱۳.

۱۴۲. واقدی، المغازی، ۴/۴۴۹.

۱۴۳. کلینی، الکافی، ۸/۲۱۶.

۱۴۴. انعام: ۱۱۵.

عمر بن حکم، به ترتیب ضربات سه گانه، برقی به جانب یمن، برقی به جانب شام و برقی به جانب مشرق پرید. در طریق ۱ از روایت سلمان فارسی، بدون اشاره به جهت و چگونگی جرقه‌ها آمده است که بعد از هر ضربه «از زیر کلنگ جرقه‌ای می‌جهید». در طریق ۲ از روایت سلمان فارسی، بعد از هر ضربه‌ای که پیامبر می‌زد، برقی مانند موج از خندق خارج می‌شد. در سایر روایات، هیچ اشاره‌ای به جهیدن برق نشده است.

در بیشتر روایات، نام سرزمین‌هایی که فتحشان وعده داده شده، عبارت‌اند از: «شام، مغرب، روم، مدائن قیصر»، «فارس، مشرق، مدائن کسری» و «یمن، صنعاء، حمیر». در روایت مرد صحابی، پیامبر(ص) در ضربه سوم، به جای یمن، حبشه را دید ولی نه تنها وعده فتحش را نداد، بلکه مسلمانان را سفارش کرد که: «از مردم حبشه و ترک‌ها دست بردارید که آنان شما را به حال خودتان واگذاشته‌اند.»

برخلاف سایر روایات، در روایت مردی از صحابه، پیامبر(ص) فتح سرزمین‌هایی را که هنگام ضربه‌زدن به صخره مشاهده کرده بود، از پیش خود یا از جانب خدا و جبرئیل وعده نمی‌داد؛ بلکه صحابه‌ای که آنجا حاضر بودند، می‌گفتند: «یا رسول‌الله! از خدا بخواه آنجا را برای ما فتح کند و خانه‌هاشان را به ما غنیمت دهد و به دست ما سرزمینشان را تخریب کند!» و پیامبر(ص) نیز این خواسته را از خدا دعا می‌کرد.

۲.۳. ادعای «منافقان» مبنی بر وعده پیامبر(ص) به فتح ایران و روم

آورده‌اند که یکی از منافقان در زمان هجوم لشکر احزاب -نه هنگام حفر خندق- ادعا کرد که «محمد(ص) وعده دستیابی به گنج‌های کسری و قیصر را می‌دهد، درحالی‌که هیچ‌یک از ما جرئت بیرون رفتن برای قضای حاجت را ندارد.» درباره گوینده این سخن، روایات به سه دسته تقسیم می‌شوند: ا. گوینده این ادعا در روایت ابن‌زید، «رجل» و در روایت منسوب به امام صادق(ع)، «یکی از آن دو» معرفی شده است.

ب. در روایت عبدالله بن عباس، روایت «قتاده» و طریق ۲ و ۳ از روایت «عمرو بن عوف»، این ادعا به‌طور کلی از زبان منافقان نقل شده است.

ج. فقط در روایت «عبدالله بن ابی بکر بن حزم»، روایت «ابن کعب» و روایت «یزید بن رومان»، نام گوینده این سخن مشخص شده و آن، مُعْتَبَر بن قُشَیر است.

در بخش تحلیل سندی مشخص شد که هیچ‌کدام از این روایات را صحابه نقل نکرده‌اند، به‌جز روایت عبدالله بن عباس که مرسل است و طریق ۲ و ۳ از روایت عمرو بن عوف. در طریق ۱ از روایت عمرو بن عوف نیز -که کهن‌ترین سند آن است- هیچ اشاره‌ای به گفت‌وگوی منافقان نشده است.

راویانی که نام منافق مذکور را مُعْتَبَب بن قُشَیر دانسته‌اند، همگی جزو تابعین هستند. به نظر می‌رسد این مرویات، شایعه‌ای در عصر تابعین بوده است که آن را نقل کرده‌اند.

در برخی کتب تفسیری، آیه «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»^{۱۴۵} را که از قول منافقان بیان شده است، به وعده پیامبر (ص) به فتح ایران، شام و یمن مرتبط دانسته‌اند.^{۱۴۶} به نظر ما این دیدگاه، نه تنها مستند به داده‌های صحیح تاریخی نیست؛ بلکه با سیاق آیات نیز همخوانی ندارد. از سیاق آیات چنین بر می‌آید که وعده مذکور، به معنای وعده نصرت الهی به مسلمانان علیه لشکر احزاب در جنگ خندق است و هیچ ارتباطی با وعده فتح سرزمین‌ها ندارد. خداوند پیش‌تر وعده داده بود که پس از دچار شدن مؤمنان به سختی و زیان و زلزال، آنان را نصرت می‌دهد.^{۱۴۷} این وعده خداوند در جنگ خندق محقق شد؛ بدین ترتیب که، مؤمنان دچار ابتلا و زلزال شدید شدند^{۱۴۸} و منافقان که وعده نصرت الهی را باور نداشتند، گفتند: «خدا و فرستاده‌اش، جز فریب، وعده‌ای به ما ندادند.»^{۱۴۹} در مقابل، مؤمنان «زمانی که لشکر احزاب را دیدند»، گفتند: «این، همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند.»^{۱۵۰}

۲. ۴. منشأ «شیعی» نداشتن روایت وعده فتح

گرچه روایت صخره خندق در سه عنوان از کتب روایی شیعی نقل شده است؛ ولی همان‌گونه که در قسمت تحلیل سندی نشان دادیم، شیخ صدوق هر دو طریقی را که در «امالی» و «خصال» آورده؛ یعنی «طریق ۱ و ۲ از روایات براء بن عازب»، از راویان اهل سنت نقل کرده است.

روایتی هم که کلینی در کافی نقل کرده و تنها یک طریق دارد؛ یعنی روایت امام صادق (ع)، با باور شیعی علم امام در تضاد است. در این روایت، امام صادق (ع) درباره اینکه پیامبر (ص) کلنگ را از دست چه کسی - علی (ع) یا سلمان - گرفت، اظهار تردید کرده است. هیچ قرینه‌ای نیست که نشان دهد این تردید از راوی بوده است. در ادامه همین روایت، امام صادق (ع) نام آن منافق که وعده پیامبر (ص) را به استهزا گرفت، «یکی از آن دو» معرفی می‌کند. عبارت اخیر، علاوه بر اینکه با علم امام در تضاد است، برخلاف سیره امام صادق (ع) در احترام ویژه به اهل سنت است^{۱۵۱} و امام رضا (ع) چنین اخباری را از

۱۴۵. احزاب: ۱۲.

۱۴۶. طبری، جامع البیان، ۸۵/۲۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۵۴۵/۸.

۱۴۷. بقره: ۲۱۴.

۱۴۸. احزاب: ۱۱.

۱۴۹. احزاب: ۱۲.

۱۵۰. احزاب: ۲۲.

۱۵۱. صادقی تهرانی، الفرقان، ۸۰/۲۴.

۱۵۲. کلینی، الکافی، ۶۳/۲، ح ۵.

ساخته‌های مخالفان شیعه دانسته است.^{۱۵۳} باتوجه به مهمل بودن «بعض رجاله»، به نظر می‌رسد که راویانی غیر شیعه یا غیرامامی در میان سلسله این سند وجود داشته است.

۲. ۵. انتساب وعده فتح به پیامبر(ص) در دوره فتوحات

ابن اسحاق پس از پایان روایت سلمان فارسی می‌نویسد: کسی که «مورد اتهام نیست» برایم نقل کرد که ابوهریره هنگام فتوحات دوران خلافت عمر و عثمان می‌گفت: «هرجا برایتان آشکار می‌شود، فتح کنید که سوگند به کسی که جان ابوهریره در دست اوست، هیچ شهری نیست که آن را فتح می‌کنید، مگر اینکه خدای عزوجل کلیدش را قبلاً به محمد(ص) اعطا کرده است.»^{۱۵۴} مورخان بعدی، این خبر را از ابن اسحاق نقل کرده‌اند.^{۱۵۵}

ابن اسحاق نام راوی را عمداً به صورت «کسی که مورد اتهام نیست» بیان داشته است؛ زیرا می‌توانست «رجل» یا نام «فردی مجهول» را ذکر کند. ابن اسحاق، که روایت سلمان فارسی را به صورت مرسل آورده، می‌توانست ادعای ابوهریره را نیز به صورت مرسل بیاورد. مصلحتی دیده است که نام راوی را بیان نکند و در عین حال، می‌خواسته به خوانندگان اطمینان دهد که این خبر را از کسی معتمد نقل می‌کنم. ابوهریره دو سال پس از جنگ خندق، در سال هفتم هجری به مدینه آمد و اظهار مسلمانی کرد،^{۱۵۶} لذا شاهد ماجرای صخره خندق نبود و در اینجا نیز ادعا نمی‌کند که خودم از پیامبر(ص) شنیده‌ام.

نتیجه‌گیری

روایت صخره خندق را به دو گونه کلی می‌توان دسته‌بندی کرد: ۱. اصل روایت صخره خندق، که براساس آن، هنگام حفر خندق توسط مسلمانان صخره‌ای پدید آمد و پیامبر(ص) آن را شکست، با استناد به نقل جابر بن عبدالله دارای سه سند معتبر است. در هیچ یک از نقل‌های جابر وعده پیامبر(ص) به فتح سرزمین‌ها وجود ندارد و به لحاظ متنی هم هیچ گونه اختلاف و ناهمگونی در آن‌ها وجود ندارد؛ ۲. سایر نقل‌های روایت صخره خندق، که وعده فتح سرزمین‌ها را به پیامبر(ص) نسبت داده‌اند، همگی از جهات مختلف دارای ضعف سندی و بنابراین، نامعتبرند. این گزارش‌ها با وجود اینکه از طرق فراوان نقل شده‌اند، شرایط خبر متواتر را ندارند و گرچه به کتب شیعه نیز راه یافته‌اند ولی هیچ سند شیعی برای آن یافت نشد. به لحاظ مضمونی نیز ناهمگون هستند. برای نمونه، درباره اینکه چه کسی با صخره مواجه شد و پیامبر

۱۵۳. ابن بابویه، عیون أخبار الرضا، ۳۰۴/۱.

۱۵۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ۱۷۱/۳.

۱۵۵. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ۵۷۰/۲؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۸/۳.

۱۵۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۲۴۲/۴.

کلنگ وی را گرفت؛ تکبیرگفتن یا نگفتن پیامبر(ص) و صحابه، تعداد ضربه‌های پیامبر(ص) بر صخره، آیه خواندن پیامبر، جهیدن جرقه پس از هر ضربه، نام سرزمین‌هایی که فتح خواهند شد و... با هم اختلاف جدی دارند. طبق برخی از نقل‌های دسته‌آخر، منافقی به نام مُعْتَبَر بن قُشَیر در جریان جنگ خندق، وعده فتح سرزمین‌ها را به پیامبر(ص) نسبت می‌دهد که راویان همه این نقل‌ها تابعین هستند. در دوران فتوحات عصر خلفا، ابوهریره نیز وعده فتح سرزمین‌ها را به پیامبر(ص) نسبت می‌داد، درحالی‌که ابوهریره دو سال بعد از جنگ خندق به مدینه آمده و مسلمان شده است و نمی‌توانسته شاهد ماجرا باشد.

منابع

قرآن کریم

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد. الجرح و التعديل. بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۵۲م.
- ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد. المصنّف. قاهرة: الفاروق الحديثة، ۲۰۰۸م.
- ابن اثیر، علی بن محمد. اسد الغابة فی معرفة الصحابة. بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۹ق.
- ابن اثیر، علی بن محمد. اللباب فی تهذيب الأنساب. بيروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. الأمالی. تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- ابن بابویه، محمد بن علی. الخصال. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۶۲.
- ابن بابویه، محمد بن علی. عيون اخبار الرضا. تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی. الضعفا و المتروکین. بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۸۶م.
- ابن حبان، محمد بن حبان. الثقات. حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۹۷۳م.
- ابن حجر، احمد بن علی. الإصابة فی تمييز الصحابة. قاهرة: مركز هجر، ۲۰۰۸م.
- ابن حجر، احمد بن علی. تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس. زرقاء: منار، ۱۴۰۴ق.
- ابن حجر، احمد بن علی. تقريب التهذيب. هند: دار العاصمة، ۱۴۱۳ق.
- ابن حجر، احمد بن علی. تهذيب التهذيب. قاهرة: دار الكتاب الإسلامي، ۱۹۹۳ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. المسند. قاهرة: دار الحديث، ۱۹۹۵م.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. العلل و معرفة الرجال. رياض: دار الخاني، ۲۰۰۱م.
- ابن حنبل، احمد بن محمد. سؤالات ابی داود. مدینه: مكتبة العلوم و الحكم، ۱۹۹۴م.
- ابن داود حلی، حسن بن علی. الرجال. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ابن سعد، محمد بن سعد. الطبقات الكبرى. بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
- ابن شاهین، عمر بن احمد. تاريخ اسماء الثقات. الكويت: دار السلفية، ۱۹۸۴م.
- ابن شاهین، عمر بن احمد. تاريخ اسماء الضعفاء و الكذابين. مدینه: بی‌نا، ۱۹۸۹م.

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. معالم العلماء. نجف: الحیدریة، ۱۳۸۰ق.
- ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب. بیروت: دار الجیل، ۱۹۹۲م.
- ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله. التمهید. مغرب: مصلحة احیاء التراث، ۱۹۸۸م.
- ابن عدی، عبد الله بن عدی. الكامل فی الضعفاء الرجال. بیروت: دار الکتب العربیة، بی تا.
- ابن غضائری، احمد بن حسین. الرجال. قم: دار الحدیث، ۱۴۲۲ق.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. المهدّب البارع فی شرح مختصر النافع. قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۱ق.
- ابن قتیبة، عبد الله بن مسلم. تأویل مختلف الحدیث. بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۹۹۹م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. تفسیر القرآن العظیم. ریاض: دار الطبیة، چاپ دوم، ۱۹۹۹م.
- ابن معین، یحیی بن معین. تاریخ عثمان بن سعید الدارمی عن أبي زکریا یحیی بن معین. دمشق: دار المأمون، ۱۴۰۰ق.
- ابن معین، یحیی بن معین. سؤالات ابن الجُئید. مدینه: مکتبة الدار، ۱۹۸۸م.
- ابن معین، یحیی بن معین. معرفة الرجال. دمشق: مطبوعات مجمع اللغة العربیة، ۱۹۸۵م.
- ابن منجّویه، احمد بن علی. رجال صحیح مسلم. بیروت: دار المعرفة، ۱۹۸۷م.
- ابن هشام، عبد الملك بن هشام. السيرة النبویة. بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ سوم، ۱۹۹۰م.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث. سؤالات ابی عبیید الآجری. مکه: دار الإستقامة، ۱۹۹۷م.
- ابوزرعه رازی، عبد الله بن عبد الكريم. سؤالات التبرّدعی. قاهرة: فاروق الحدیث، ۲۰۰۹م.
- ابونعیم، احمد بن عبد الله. دلائل النبوة. بیروت: دار النفائس، ۱۹۸۶م.
- ابونعیم، احمد بن عبد الله. معرفة الصحابة. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ق.
- ابویعلی، احمد بن علی. مسند ابی یعلی. بیروت: دار المعرفة، ۲۰۰۵م.
- اعرجی کاظمی، محسن. عدة الرجال. قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- بحرالعلوم، محمد مهدی بن مرتضی. الفوائد الرجالیة. تهران: الصادق، ۱۳۶۳.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. تاریخ الصغیر. ریاض: المعارف، ۱۴۰۶م.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. تاریخ الکبیر. حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانی، ۱۹۵۸م.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری. ریاض: بیت الأفكار الدولیة، ۱۹۹۸م.
- بخاری، محمد بن اسماعیل. الضعفاء الصغیر. بیروت: دار المعرفة، ۱۹۸۶م.
- برقی، احمد بن محمد. الرجال. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- بلاذری، احمد بن یحیی. انساب الأشراف. بیروت: دار الفکر، ۱۹۹۶م.
- بیهقی، احمد بن حسین. دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۸م.
- جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب. احوال الرجال. بیروت: الرسالة، ۱۴۰۳ق.
- جوکسی، جمشید کرشاسپ. ستیز و سازش. ترجمۀ نادر میرسعیدی. تهران: ققنوس، چاپ هفتم، ۱۳۹۳.

حسن بیگی، علی، فاطمه دسترنج، فاطمه احمدی. «بررسی نقش رویدادها بر پدیداری حدیث؛ مطالعه موردی: فتوحات صدر اسلام و روایت امرتُ أنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ». مطالعات تاریخی جنگ. دوره پنجم، ش ٤ (١٤٠٠): ١١٩-١٤٠.

10.29252/HSOW.5.4.119 Doi:

- خطیب بغدادی، احمد بن علی. تاریخ مدینه السلام. بیروت: دار الغرب الاسلامی، ٢٠٠١ م.
- خویی، ابوالقاسم. معجم رجال الحدیث. بی جا: بی نا، چاپ پنجم، ١٤١٣ ق.
- دارقطنی، علی بن عمر. سؤالات ابی بکر الترقانی. قاهره: فاروق الحدیث، ٢٠٠٦ م.
- دارقطنی، علی بن عمر. سؤالات الحاکم النیسابوری. ریاض: المعارف، ١٤٠٤ ق.
- دارقطنی، علی بن عمر. الضعفاء و المتروکون. ریاض: المعارف، ١٩٨٤ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. تذکره الحفاظ. بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٩٥٨ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. تذهیب تهذیب الکمال. قاهره: فاروق الحدیث، ٢٠٠٤ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. دیوان الضعفاء و المتروکین. مکه: النهضة الحدیث، ١٩٦٧ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. سیر اعلام النبلاء. بیروت: الرسالة، چاپ یازدهم، ١٤١٧ ق.
- ذهبی، محمد بن احمد. الکاشف. جده: دار القبله، ١٩٩٢ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. المشتبه فی الرجال. قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ١٩٦٢ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. المغنی فی الضعفاء. بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٩٩٧ م.
- ذهبی، محمد بن احمد. میزان الاعتدال. بیروت: دار المعرفه، ١٩٦٣ م.
- رتانی، محمد حسن. دانش درایه الحدیث. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ١٣٨٩.
- رویانی، محمد بن هارون. مسند الترویانی. قاهره: قرطبه، ١٩٩٥ م.
- ساعدی، حسین. الضعفاء من رجال الحدیث. قم: دار الحدیث، ١٤٢٦ ق.
- سبط بن عجمی، احمد بن ابراهیم. التبیین لأسماء المدلسین. بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٩٨٦ م.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد. الأنساب. بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤١٩ ق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. اسماء المدلسین. بیروت: دار الجیل، ١٩٩٢ م.
- شوشتری، محمد تقی. قاموس الرجال. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ دوم، ١٤١٠ ق.
- شهید اول، محمد بن مکی. الدروس الشرعیه. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٤ ق.
- صادقی تهرانی، محمد. الفرقان. قم: فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ١٣٦٥.
- صدر، محمد باقر. تعارض الأدلة الشرعیه. نجف: مکتبه الاسلامیه الکبری، چاپ دوم، ١٣٩٦ ق.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. معجم الکبیر. قاهره: ابن تیمیه، چاپ دوم، ١٩٨٣ م.
- طبرانی، سلیمان بن احمد. معجم الکبیر؛ قطعه من الجزء ١٣. ریاض: دار الصمیمی، ١٩٩٤ م.

- طبرسی، فضل‌بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- طبری، محمدبن جریر. تاریخ الأمم و الملوك. بیروت: دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.
- طبری، محمدبن جریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمدبن حسن. الإمتصار. تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۰ق.
- طوسی، محمدبن حسن. رجال الطوسی. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
- طوسی، محمدبن حسن. الفهرست. قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ۱۴۲۰ق.
- عجلی، احمدبن عبدالله. تاریخ الثقات. بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۷۱م.
- عزیزی، حسین. رواة المشتركون. تهران: المجمع العالمی للتقريب، ۱۴۳۰ق.
- عقیلی، محمدبن عمرو. الضعفاء. قاهره: دار مجد الإسلام، ۲۰۰۸م.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. ترتیب خلاصة الأقوال. مشهد: آستان قدس، ۱۳۸۱.
- فسوی، یعقوب بن سفیان. المعرفة و التاريخ. بغداد: الإرشاد، ۱۹۷۴م.
- کجوری شیرازی، محمد مهدی. الفوائد الرجالية. قم: دار الحديث، ۱۴۲۴ق.
- کشی، محمد بن عمر. اختیار معرفة الرجال. قم: آل البيت، ۱۴۰۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- مافقانی، عبدالله. مقیاس الهدایة فی علم الدراية. قم: دلیل ما، ۱۴۲۸ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. مرآة العقول. تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. الوجيزة. تهران: همایش بزرگداشت علامه مجلسی، ۱۴۲۰ق.
- مدیرشانه چی، کاظم. درایة الحديث. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- مرتضی، بَسام. زیدة المقال. بیروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۲۶ق.
- مرتّی، یوسف بن عبدالرحمن. تهذیب الکمال فی اسماء الرجال. بغداد: الرسالة، ۱۹۹۲م.
- مسلم، الإمام مسلم بن حجاج. صحيح مسلم. ریاض: بیت الأفكار الدولية، ۱۴۱۹ق.
- مسلم، الإمام مسلم بن حجاج. الكنى و الأسماء. مدینه: الجامعة الإسلامية، ۱۹۸۴م.
- مفید، محمد بن محمد. الأمالی. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- نجاشی، احمد بن علی. رجال النجاشی. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، چاپ ششم، ۱۳۶۵.
- نسائی، احمد بن شعيب. السنن الكبرى. بیروت: الرسالة، ۲۰۰۱م.
- نسائی، احمد بن شعيب. سنن النسائي الصغرى. ریاض: دار السلام، ۱۹۹۹م.
- نسائی، احمد بن شعيب. الضعفاء و المتروكين. بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۹۸۵م.
- نمازی، علی. مستدرکات علم رجال الحديث. تهران: فرزند مؤلف، ۱۴۱۴ق.
- واقدي، محمد بن عمر. المغازی. بیروت: اعلمی، چاپ سوم، ۱۴۰۹ق.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

- Abū Dāwud, Sulaymān ibn Ash‘ath. *Sū‘ālāt abī ‘Ubayd al-Ājarī*. Makkah: Dār al-Istiḳāma, 1997/1418.
- Abū Na‘im, Aḥmad ibn ‘Abd Allāh. *Dalā’il al-Nubuwwa*. Beirut: Dār al-Nafā’is. 1986/1406.
- Abū Na‘im, Aḥmad ibn ‘Abd Allāh. *Ma‘rifā al-Ṣāhibah*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya. 2001/1422.
- Abū Ya‘lā, Aḥmad ibn ‘Alī. *Musnad Abū Ya‘lā*. Beirut: Dār al-Ma‘rifā, 2005/1426.
- Abū Zar‘ah Rāzī, ‘Ubayd Allāh ibn ‘Abd al-Karīm. *Sū‘ālāt al-Bardha‘ī*. Cairo: Al-Fārūq al-Ḥadītha. 2009/1388.
- ‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tartīb Khulāṣa al-Aqwāl*. Mashhad: Āstān-i Quds, 2002/1381.
- ‘Aqīlī, Muḥammad ibn ‘Amr. *Al-Du‘afā*, Cairo: Dār al-Islām, 2008/1386.
- A‘rajī Kāzimī, Muḥsin. *‘Udda al-Rijāl*. Qum: Ismā‘iliyān, 1995/1415.
- ‘Azīzī, Ḥusayn. *Al-Rūwāt al-Mushtarikūn*. Tehran: al-Majma‘ al-‘Ālamī li-l-Taqrīb, 2009/1430.
- Bahr al-‘Ulūm, Muḥammad Mahdī ibn Murtaḍā. *al-Fawā’id al-Rijāliya*. Tehran: al-Ṣādiq, 1985/1363.
- Balādhurī, Aḥmad ibn Yahyā. *Ansāb al-Ashraf*. Beirut: Dār al-Fikr. 1996/1417.
- Barqī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Rijāl*. ehan, University of Tehran. 1923/1342.
- Bastām, Murtaẓā. *Zubda al-Maqāl*. Beirut: Dār al-Maḥja al-Bayḍā‘. 2005/1426.
- Bayhaqī, Aḥmad ibn Ḥusayn. *Dalā’il Nubūwah wa Ma‘rifā Aḥwāl Ṣāhib al-Sharī‘a*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1988/1408.
- Bukhārī, Muḥammad ibn Ismā‘īl. *Al-Du‘afā al-Ṣaghīr*. Beirut: Dār al-Ma‘rifā, 1986/1406.
- Bukhārī, Muḥammad ibn Ismā‘īl. *al-Tārīkh al-Kabīr*. Ḥīdar Ābād: Dā‘ira al-Ma‘ārif al-‘Uthmānī, 1958/1377.
- Bukhārī, Muḥammad ibn Ismā‘īl. *al-Tārīkh al-Ṣaghīr*. Riyāḍ: al-Ma‘ārif, 1986/1406.
- Bukhārī, Muḥammad ibn Ismā‘īl. *Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Riyāḍ: Bayt al-Afkār al-Dawliya. 1998/1419.
- Choksy, Jamsheed Kairshasp. *Sitiz va Sāzish*. Translated by Nādr Mīr Sa‘īdī. Tehran: Quqnūs, Chāp-i Haftum, 2015/1393.
- Dārquṭnī, ‘Alī ibn ‘Umar. *Al-Du‘afā wa al-Matrūkūn*. Riyāḍ: al-Ma‘ārif, 1984/1404.
- Dārquṭnī, ‘Alī ibn ‘Umar. *Sū‘ālāt Abī Bakr al-Barqānī*. Cairo: Al-Fārūq al-Ḥadītha. 2006/1427.
- Dārquṭnī, ‘Alī ibn ‘Umar. *Sū‘ālāt al-Ḥākim Niysābūrī*. Riyāḍ: al-Ma‘ārif, 1984/1404.
- Dhababī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Tadhkira al-Ḥuffāz*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1958/1377.

- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Kāshif*. Jadda: Dār al-Qiblah, 1992/1371.
- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *al-Mughnī fi Al-Du‘afā*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1997/1418.
- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Al-Mushtabah fi al-Rijāl*. Cairo: Dār Iḥyā’ al-Kutub al-‘Arabiya, 1962/1381.
- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Diwān Al-Du‘afā wa al-Matrūkin*. Makkah: al-Nahḍa al-Ḥadītha, 1967/1387.
- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Mizān al-Itidāl*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa, 1963/1382.
- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Siyar A‘alām al-Nubalā*. Beirut: al-Risālah, Chāp-i Yāzdahum, 1996/1417.
- Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. *Tahdhīb Tahdhīb al-Kamāl*. Cairo: Al-Fārūq al-Ḥadītha. 2004/1424.
- Fasawī, Ya‘qūb ibn Sufyān. *al-Ma‘rifa wa al-Tārīkh*. Baghdād: al-Irshād, 1974/1394.
- Ḥasanbigī, ‘Alī; Fāṭimah Dastranj; Fāṭimah Aḥmadī. " Barrisī Naqsh Rūydād-hā bar Padidārī Ḥadīth; Muṭālī‘ih-yi Mūrīdī Futūḥāt Šadr Islām va Rivāyat Umirtu an Uqātil al-Nās". *Muṭālī‘āt Tārīkhī Jang*. Durīh-yi5, no.4 (2022/1400): 119-140.
- Ibn ‘Abd al-Barr, Yūsuf ibn ‘Abd Allāh. *al-Istrāb fi Ma‘rifa al-Aṣḥāb*. Beirut: Dār al-Jil, 1992/1412.
- Ibn ‘Abd al-Barr, Yūsuf ibn ‘Abd Allāh. *al-Tamhīd*. Maghrib: Maṣlaḥa Iḥyā’ al-Turāth, 1988/1408.
- Ibn Abī Ḥātam, ‘Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad. *al-Jarḥ wa al-Ta’dīl*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya. 1952/1371.
- Ibn Abī Shayba, ‘Abd Allāh ibn Muḥammad. *al-Muṣannif*. Cairo: Al-Fārūq al-Ḥadītha. 2008/1429.
- Ibn ‘Adī, ‘Abd Allāh ibn ‘Adī. *Al-Kāmil fi Du‘afā al-Rijāl*. Beirut: Dār al-Kutub-i al-‘Arabiyya. S.d.
- Ibn Āthīr, ‘Alī ibn Muḥamma. *Al-Lubāb fi Tahdhīb al-Anṣāb*. Beirut: Dār Šādīr. 1993/1414.
- Ibn Āthīr, ‘Alī ibn Muḥamma. *Uṣd al-Ghāba fi al-Ma‘rifa al-Šaḥāba*. Beirut: Dār al-Fikr, 1989/1409..
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Amālī*. Tehran: Kitābchī, Chāp-i Shishum, 1998/1376.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Khiṣāl*. Qum: Mū‘assisa al-Naṣhr al-Islāmī, 1984/1362.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *‘Uyūn Akhbār al-Rizā*. Tehran: Jahān. 1959/1378.
- Ibn Dāwud Ḥillī, Ḥasan ibn ‘Alī. *al-Rijāl*. Tehran: University of Tehran, 1963/1342.
- Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muḥadhdhab al-Bārī‘ fi Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Nāfi‘*. Qum: Mū‘assisa al-Naṣhr al-Islāmī. 1991/1411.
- Ibn Ghaḍā‘irī, Aḥmad ibn Ḥusayn. *al-Rijāl*. Qum: Dār al-Ḥadīth, 2001/1422.
- Ibn Ḥajar, Aḥmad ibn ‘Alī, *al-Iṣāba fi Tamyiz al-Šaḥāba*. Cairo: Markaz Hijr, 2008/1429.

- Ibn Hajar, Ahmad ibn 'Alī, *Ta'rif Ahl al-Taqdīs bi-Marātib al-Mawṣūfīn bi-al-Tadlīs*. Zarqā: Manār, 1984/1404.
- Ibn Hajar, Ahmad ibn 'Alī. *Tahdhīb al-Tahdhīb*. Cairo: Dār al-Kitāb al-Islāmī, 1993/1413.
- Ibn Hajar, Ahmad ibn 'Alī. *Taqrīb al-Tahdhīb*. Hind: Dār al-Āṣima, 1983/1403.
- Ibn Ḥanbal, Ahmad ibn Muḥammad. *al-'Ilal wa Ma'rifa al-Rijāl*. Riyāḍ: Dār al-Khānī, 2001/1422.
- Ibn Ḥanbal, Ahmad ibn Muḥammad. *al-Musnad*. Cairo: Dār al-Ḥadīth, 1995/1416.
- Ibn Ḥanbal, Ahmad ibn Muḥammad. *Sū'ālāt Abī Dāwūd*. Madīnah: Maktaba al-'Ulum wa al-Ḥikam. 1994/1414.
- Ibn Hibbān, Muḥammad ibn Hibbān. *al-Thiqāt*. Ḥidar Ābād: Dā'ira al-Ma'arif al-'Uthmāniya, 1973/1393.
- Ibn Hishām, 'Abd al-Malik ibn Hishām. *al-Sīra al-Nabawiyya*. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī, Chāp-i Sivum, 1990/1410.
- Ibn Jawzī, 'Abd al-Raḥmān ibn 'Alī. *Al-Du'afā wa al-Matrūkīn*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. 1986/1406.
- Ibn Kathīr, Ismā'īl ibn 'Umar. *Tafsīr al-Qurān-i al-'Azīm*. Riyāḍ: Dār al-Ṭayiba, Chāp-i Duwum, 1999/1420.
- Ibn Manjūwayh, Ahmad ibn 'Alī. *Rijāl Ṣaḥīḥ Muslim*. Beirut: Dār al-Ma'rifa, 1987/1365.
- Ibn Mu'tīn, Yahyā ibn Mu'tīn. *Ma'rifa al-Rijāl*. Dimashq: Maṭbū'āt Majma' al-Lugha al-'Arabīya, 1985/1405.
- Ibn Mu'tīn, Yahyā ibn Mu'tīn. *Sū'ālāt Ibn Junayd*. Madīnah: Maktaba al-Dār, 1988/1408.
- Ibn Mu'tīn, Yahyā ibn Mu'tīn. *Tārīkh 'Uthmān ibn Sa'īd al-Dārimī 'an abī Zakariyā Yahyā ibn Mu'tīn*. Dimashq: Dār al-Ma'mūn, 2022/1400.
- Ibn Qutaybah, 'Abd Allāh ibn Muslim. *Ta'wīl Mukhtalif al-Ḥadīth*. Beirut: Maktaba al-Islāmī, 1999/1420.
- Ibn Sa'd, Muḥammad ibn Sa'd. *al-Ṭabaqāt al-Kubrā*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, Chāp-i Duwum, 1997/1418.
- Ibn Shāhin, 'Umar ibn Ahmad. *Tārīkh Asmā' al-Du'afā wa al-Kadhābīn*. Madīnah: s.n. 1989/1409.
- Ibn Shāhin, 'Umar ibn Ahmad. *Tārīkh Asmā' al-Thiqāt*. Al-Kuwait: Dār Salafiya, 1984/1404.
- Ibn Shahrāshūb, Muḥammad ibn 'Alī. *Ma'ālim 'Ulamā'*. Najaf: al-Ḥyadariyya. 1961/1380.
- 'Ijlī, Ahmad ibn 'Abd Allāh. *Tārīkh al-Thiqāt*. Beirut: Dār Kutub al-'Ilmiyya. 1971/1391.
- Jūzījānī, Ibrāhīm ibn Ya'qūb. *Aḥwāl al-Rijāl*. Beirut: al-Risālah, 1983/1403.
- Kajūrī Shīrāzī, Muḥammad Mahdī. *al-Fawā'id al-Rijāliya*. Qum: Dār al-Ḥadīth. 2003/1424.

- Kashshī, Muḥammad ibn ‘Umar. *Ikhtiyār Ma‘rifā al-Rijāl*. Qum: Āl al-Bayt(AS), 1984/1404.
- Khaṭīb al-Baghdādī, Aḥmad ibn ‘Alī. *Tārīkh Madīna al-Islām*, Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī, 2001/1421.
- Khū ṭ, Abū al-Qāsim. *Mu‘jam Rijāl al-Ḥadīth*. s.l. Chāp-i Panjum, 1993/ 1413.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya‘qūb. *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmī. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *al-Wajīza*. Tehran: Hamāyish Buzurgdāshat ‘Allāmah Majlisī , 1999/1420.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Mirāt al-Uqūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Duwwum, 1984/1404.
- Māmaqānī, ‘Abd Allah. *Miqbās al-Hidāya fi ‘Ilm al-Dirāya*. Qum: Dalīl mā, 2007/1428.
- Mizzī, Yūsuf ibn ‘Abd al-Raḥmān. *Tahdhīb al-Kamāl fi Asmā’ al-Rijāl*. Baghdād: al-Risālah
- Mudīr Shānahchī, Kāzim. *Dirāya al-Ḥadīth*. Qum: Mū‘assisa-i al-Nashr-i al-Islāmī, Chāp-i Panjum. 1994/1372.
- Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Amālī*. Qum: Kungirah-yi Shaykh Mufid. 1993/1413.
- Muslim, al-Imām Muslim ibn Ḥajjāj. *al-Kunā wa al-Asmā’*. Madīnah: al-Jāmi‘a al-Islāmīyya, 1984/1404.
- Muslim, al-Imām Muslim ibn Ḥajjāj. *Ṣaḥīḥ Muslim*. Riyāḍ: Bayt al-Afkār al-Dawliya. 1998/1419.
- Najāsh, Aḥmad ibn ‘Alī. *Rijāl al-Najāsh*. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Shishum, 1987/1365.
- Namāzī, ‘Alī. *Mustadrakāt ‘Ilm Rijāl al-Ḥadīth*. Tehran: Farzand Mu‘ālif. 1994/1414.
- Nasā ṭ, Aḥmad ibn Shu‘ayb. *Al-Ḍu‘afā wa al-Matrūkīn*. Beirut: Mū‘assisa al-Kutub al-Thaqāfa, 1985/1405.
- Nasā ṭ, Aḥmad ibn Shu‘ayb. *al-Sunan al-Kubrā*. Beirut: al-Risālah, 2001/1379.
- Nasā ṭ, Aḥmad ibn Shu‘ayb. *Sunan Nasā’ī al-Ṣughrā*. Riyāḍ: Dār al-Salām, 1999/1420.
- Rabānī, Muḥammad Ḥasan. *Dānish Dirāya al-Ḥadīth*. Mashhad: Razavi University of Islamic Sciences, 2011/1389.
- Rūyānī, Muḥammad ibn Hārūn. *Musnad al-Rūyānī*. Cairo: Qurtubah, 1995/1416.
- Ṣādiqī Tihrānī, Muḥammad. *al-Furqān*. Qum: Farhang Islāmī, Chāp-i Duwwum, 1987/1365.
- Ṣadr, Muḥammad Bāqir. *Ta‘arūḍ al-Adala al-Shar‘iyah*. Najaf: Maktaba Islāmīyya al-Kubrā, Chāp-i Duwwum, 1976/1396.
- Sā‘idī, Ḥusayn. *Al-Ḍu‘afā min Rijāl al-Ḥadīth*. Qum: Dār Ḥadīth, 2005/1426.
- Sam‘ānī, ‘Abd al-Karīm ibn Muḥammad, *al-Ansāb*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya, 1998/1419.
- Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makki. *al-Durūs al-Shar‘iyah*. Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. 1994/1414.

- Shūshtarī, Muḥammad Taqī. *Qāmūs al-Rijāl*. Qum: Mū'assisa-i al-Nashr-i al-Islāmī, Chāp-i Duwwum, 1990/1410.
- Sibt ibn 'Ajāmī. Aḥmad ibn Ibrāhīm. *Al-Tabīyn al-Asmā' al-Mudlisīn*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya, 1986/1406.
- Suyūṭī, 'Abd al-Raḥmān ibn abī bakr. *al-Asmā' al-Mudlisīn*. Beirut: Dār al-Jil, 1992/1412.
- Ṭabarānī, Sulaymān ibn Aḥmad. *al-Mu'jam al-Kabīr*. Cairo: Ibn Taymiyyah, Chāp-i Duwwum., 1983/1403.
- Ṭabarānī, Sulaymān ibn Aḥmad. *al-Mu'jam al-Kabīr*. Riyāḍ: Dār al-Ṣamī'ī, 1994/1372.
- Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Jāmi' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār al-Ma'rifa, 1992/1412.
- Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Tārīkh-i al-Ūmam wa al-Mulūk*. Beirut: Dār al-Tūrāth, Chāp-i Duwwum, 1967/1387.
- Ṭabarsī, Faḍl ibn Ḥasan. *Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū, Chāp-i Sivum, 1994/1372.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Fihrist*. Qum: Maktaba al-Muḥaqqiq al-Ṭabāṭabāyī, 1999/1420.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Istibṣār*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, 1970/1390.
- Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Rijāl al-Ṭūsī*. Qum: Mū'assisa-i al-Nashr-i al-Islāmī, Chāp-i Sivum, 1995/1373.
- Wāqidi, Muḥammad ibn 'Umar. *al-Mghāzī*. Beirut: al-A'alamī, Chāp-i Sivum, 1989/1409.